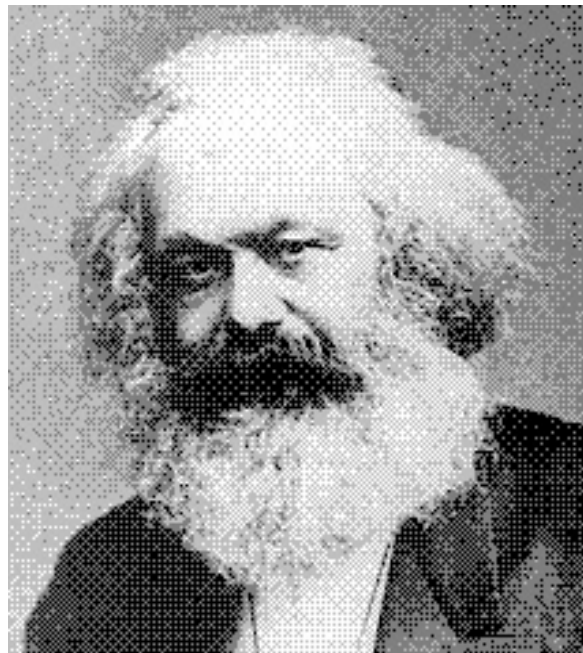


کارگران جهان متحد شوید!

انقلاب سرخ

ارگان جبهه واحد کارگری



- سرمقاله: جنبش مستقل زنان و وظایف کمونیستی
- دو ستون اصلی سازماندهی لنینی: کار مخفی و کار علنی
- مختصری درباره وظایف کمونیست‌ها
- چرا دیکتاتوری پرولتاریا؟
- انحرافات موجود در جنبش کارگری: انحلال طلبی
- پیش به سوی مبارزه با انحرافات و موانع موجود در راه تشکیل حزب طبقه کارگر

Enghelabesorkh2@gmail.com

شماره دوم

سرمقاله:

جنبش مستقل زنان و وظایف

عدم وجود جنبش مستقل زنان باعث شده است در طول تاریخ بسیاری از قیام‌ها، انقلابات و جنبش‌های کمونیستی، سوسیالیستی، جنبش‌های اجتماعی به خصوص جنبش کارگری دچار ضعف و حتی شکست شوند. در این راستا می‌توان به انقلاب ۵۷ ایران اشاره کرد، که جای خالی جنبش مستقل زنان به وضوح و آشکارا دیده می‌شد. اگر جنبش زنان در سال ۵۷ وجود داشت، بسیاری از زنان تحت رهبری آن می‌توانستند در مقابل ارتجاع اسلامی ایستاده و از حقوق خود، جنبش کارگری و کمونیستی حمایت و دفاع کنند. اما به دلیل نبود آن اکثریت بسیار بالایی از زنان در مقابل آزادی خود، آزادی بیان و... ایستاده و به حمایت از سرمایه‌داری در غالب ارتجاع اسلامی برخاستند. و این یکی از عواملی شد که باعث قوی‌تر شدن کفه ارتجاع در توازن قوا بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب گردید.

جنبش چپ به طور عام و جنبش کمونیستی به طور خاص در ایجاد جنبش زنان و رشد آن دچار کوتاهی تاریخی گردیده‌اند. که توان این کوتاهی از دست دادن همراهی نیمی از انقلابیون که تحت تسلط ارتجاع سرمایه‌داری گرفتار ستم مضاعف هستند، بوده است. به جرات می‌توان گفت محرومیت از چنین همراهی ضربات مهلکی به جنبش‌های انقلابی زده است.

هر چند که امروز زنان پیشرو می‌روند تا جنبش مستقل خود را ایجاد کنند. باز به دلیل کوتاهی کمونسیت‌ها جنبش زنان به دام فمینیسم لیبرال، که نوع دیگری از ارتجاع سرمایه‌داری می‌باشد، گرفتار شده است.

در دوران انقلاب ۵۷ سازمان‌ها و احزاب سیاسی - انقلابی فقط در روز جهانی زن به یاد مطالبات زنان می‌افتادند، و پس از آن با این که زنان دائما ستم مضاعف را از هر جهت تحمل می‌کردند، تا سال دیگر و ۸ مارس دیگر این مطالبات فراموش می‌شدند. و از طرفی رژیم سرمایه‌داری ارتجاعی اسلامی با ابزارهای مختلف و روز زن ساختگی، روز مرد، روز مادر

و... اقدام به فریب هرچه بیشتر زنان و مردان می‌کرد. (البته موفقیت‌های بسیاری نیز به دست آورده است) این نیز به دلیل نبود جنبش مستقل زنان است.

احزاب و سازمان‌های سیاسی آن چه از مسئله زنان درک می‌کردند نه به خاطر به دست آوردن حق و حقوق و مطالبات زنان و حرکت دادن آن‌ها در مسیر نابودی سرمایه‌داری بود بلکه ستم‌های روا داشته شده به زنان را ابزاری برای محکومیت حکومت ارتجاعی اسلامی قرار می‌دادند. در همین حال کسانی که روز زن را گرامی می‌داشتند اغلب مردان بودند. هرچند این مردان، مردان انقلابی و پیشرو بودند ولی غالبا از درک مسئله زنان بشدت عاجز و عقب‌مانده بوده و هستند. مهم‌تر از آن این است که موضوع زنان ایرانی به عنوان وسیله افشای عقب‌ماندگی و ارتجاعی بودن رژیم اسلامی دیده می‌شد، نه به عنوان یک موضوع جدی، مستقل و حیاتی. اگر به موضوع زنان به عنوان یک مسئله جدی، مستقل و حیاتی نگاه می‌شد، ضمن کمک به ایجاد جنبش مستقل زنان و سازماندهی آن‌ها علیه سرمایه‌داری ارتجاعی اسلامی در مبارزه به عنوان هم‌رزم جنبش کارگری بر علیه نظام دیکتاتوری سرمایه‌داری به طور عام و علیه دیکتاتوری سرمایه‌داری ارتجاعی در غالب جمهوری اسلامی به طور خاص قدرت دو چندان می‌یافتیم.

اگر از موضوع ستم مضاعف بر علیه زنان به عنوان قربانیان رژیم اسلامی به صورت تبلیغی در مقابل افکار عمومی جهانیان استفاده ابزاری شود، که شده است، برای بیننده این گونه تداعی می‌گردد که از خود زنان برای خود و جنبش انقلابی هیچ کاری ساخته نیست، و تنها ابزاری هستند در شکل مانکن‌هایی در هم شکسته که ظلم، ستم و ذلت وارده از جانب جمهوری اسلامی را به نمایش می‌گذارند. و آن چه از این نمایش حاصل می‌شود جلب ترحم و دلسوزی گذارا از سوی تماشاگران است. (باز هم جهت تاکید لازم به تکرار است)

این بدان دلیل است که اگر زنان موضوع سازماندهی برای به دست آوردن حقوق خود و حمایت از جنبش کارگری در درون عرصه نبرد طبقاتی برای نابودی سرمایه‌داری جمهوری ارتجاعی اسلامی و برقراری حکومت کارگری نباشند، در این صورت آن‌ها که نیمی از مبارزان راه سوسیالیسم و انقلاب هستند تا مقام وسیله و ابزار تبلیغی علیه جمهوری اسلامی تنزل می‌کنند و روز زن تا حد روز درخت‌کاری عقیم، بی‌ثمر و خنثی جلوه می‌کند.

از سوی دیگر در صورت‌بندی فمینیسم‌های لیبرال نیز زنان ابزار تبلیغی و وسیله مقابله با سرمایه‌داری جمهوری ارتجاعی اسلامی به سود سرمایه و در نهایت ابزاری برای مقابله با سوسیالیسم و انقلاب قرار می‌گیرد. اگر جنبش کمونیستی و کارگری ایران به موضوع زنان تحت عنوان نیمه دیگر انقلابی خود نگاه نکنند و جنبش زنان نیز به این نتیجه نرسد که مطالبات مشترکش با مردان و همچنین مطالبات خاص زنان تنها از طریق جنبش مستقل زنان به عنوان متحد و هم پیمان با جنبش کارگری حاصل می‌گردد، نه تنها زنان به دام فمینیسم بورژوازی و ضد کارگری گرفتار خواهند شد، بلکه همچون سال ۵۷ طبقه کارگر در برقراری حکومت خود شکست خواهد خورد.

اگر زنان نمی‌توانند در درون مبارزات طبقاتی و جنبش کارگری به خواسته‌های دمکراتیک خود برسند به دلیل این نیست که مبارزه و مطالبات آن‌ها در حوزه مبارزات طبقاتی نمی‌گنجد (فرا طبقاتی است) بلکه به دلیل این است که مبارزات طبقاتی هنوز در مسیر دقیق خود حرکت نمی‌کند (هنوز طبقه کارگر به طبقه برای خود تبدیل نشده است) و هنوز نتوانسته است تمامی لایه‌های اجتماعی خود را در صف نبرد طبقاتی متشکل نماید، به عبارت دیگر جنبش زنان باید یکی از صفوف نبرد طبقاتی را تشکیل بدهد.

لازم به تاکید است که در درون سرمایه‌داری هیچ بخش انقلابی و پیش‌رو

جنبش مستقل زنان را پایه‌ریزی کنند. با موانع بسیار و صعب‌العبر فرهنگ‌ی نظامی روبه‌رو می‌شوند.

برای گسترش جنبش زنان راه بسیار طولانی باید پیمود. کمونیست‌ها، به خصوص زنان کمونیست و کارگر برای رشد جنبش مستقل زنان و پیشبرد اهداف طبقه کارگر در درون آن باید به طور مضاعف نسبت به بخش‌های دیگر فعالیت کنند. و از هم اکنون بنای فعالیت در جنبش مستقل زنان را به طور ریشه‌ای بر مبنای مبارزات و تحلیل طبقاتی بگذارند. منظور این نیست که زنان کارگر، سوسیالیست و کمونیست را در جایی جمع کنیم و نام آن را جنبش مستقل زنان بگذاریم. بلکه منظور این است که زنان کمونیست، سوسیالیست و کارگر و همچنین زنان پیشرو باید در درون جنبش توده‌ای زنان حضور سازمان‌یافته داشته باشند. و ضمن رهبری جنبش به طور مستمر در تئوری - پراتیک آن شرکت داشته و تحلیل طبقاتی را در درون آن هر چه بیشتر بگسترانند. تا تئوری انقلابی، عمل انقلابی را پشتیبانی کند. در این صورت است که جنبش مستقل زنان ضمن حرکت در مسیر مطالبات خاص زنان تحت رهبری طبقه کارگر، قدرت طبقه کارگر را جهت ایجاد جامعه انسانی کامل خواهد کرد.

بخشی از کارهای که باید به صورت هدفمند در خدمت آگاهی کمونیستی و فعالیت‌های سازمانی انجام پذیرد عبارتند از: تسهیل نیازهای روزانه و اضطراری تمامی زنان به طور عام و زنان کارگر به طور خاص، تلفیق دانش، اراده مصمم زنان آگاه در به کارگیری روزافزون مطالبات به خاطر بالا بردن کارایی انقلابی برای فروپاشی حاکمیت طبقاتی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا. بنابراین به دنبال چنین هدفی باید از زنان که به وسیله سبک زندگی اقتصادی - اجتماعی چند هزار ساله به زنجیر کشیده شده‌اند و به بردگان جنسی تبدیل شده‌اند، عناصر انقلابی ساخت.

بحث سازمان‌یابی زنان کمونیست و سازماندهی زنان در کسوت جنبش مستقل زنان مکانیسمی جداگانه نسبت به مکانیسم‌های سازمان‌یابی در جنبه واحد کارگری نیست، بلکه ما از زنان کمونیست، سوسیالیست و کارگر می‌خواهیم به طور منظم و دقیق در سلول‌های کمونیستی مخفی که باید در درون مجامع علنی زنان احاطه شده باشد متشکل شده و در تمامی پراتیک آنان شرکت نمایند و در کنار شرکت، رهنمودها، تحلیل‌ها و برنامه‌های خود را

است که می‌خواهند با افزایش ارزش کالایی زن از جنسیت خود به طور مستقل و اختیاری استفاده کند این مطالبه ناقص و نادرست نیز در حوزه مطالبات فمینیسم بورژوازی قرار دارد. با چنین اهدافی نمی‌توان در مسیری حرکت کرد که زن از حیثه کالا بودن خارج شده و به عنوان عضوی از جامعه بشری، برابر با مرد و انسان پیشرو و انقلابی قرار گیرد. زنان تنها زمانی می‌توانند از ستم مضاعف نجات یابند که دوشادوش جنبش کمونیستی و کارگری که خود نیمه دیگر آن هستند در حین مبارزه برای به دست آوردن مطالبات اختصاصی خود همزمان برای برقراری حکومت کارگری مبارزه کنند.

مالکیت خصوصی، شاه بیت نظام طبقاتی، تنها دلیل بردگی جنسی و بردگی طبقاتی است، بردگی جنسی بخشی از بردگی طبقاتی است. و تنها بعد از براندازی مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تبدیل آن به مالکیت جمعی، رهائی کامل زنان تضمین می‌گردد این تحول عمیق و وسیع در نظم اجتماعی می‌باید با حرکت جمعی لایه‌های مختلف اجتماعی در هیات جنبش‌های خود در درون صف طبقه کارگر که جنبش زنان یکی از بخش‌های این صف هست امکان‌پذیر می‌گردد. بدون مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا رهایی واقعی زنان و بدون شرکت زنان در این مبارزه نابودی سرمایه‌داری و برقراری حاکمیت طبقه کارگر و خلاقیت نوین سوسیالیستی غیرممکن است.

در اجتماع امروز ایران زنان در سه محور (سه برابر بیشتر از مردان هم طبقه خود) استثمار می‌شوند:

اول؛ زن به عنوان عضوی از طبقه کارگر در ساختار جامعه‌ی طبقاتی مانند مردان استثمار می‌شود (زنان طبقه دیگر نیز به دلیل زن بودن به نوعی گرفتار استثمار هستند بدون در نظر گرفتن استثناها)

دوم؛ زن به عنوان باارزش‌ترین کالا تحت تسلط مردسالاری (پدرسالاری) حتی در نوع مدرن آن که خود محصول نظام طبقاتی است استثمار می‌شود.

سوم؛ زن در فرهنگ سرمایه‌داری ارتجاعی اسلامی به عنوان موجود درجه دو به عنوان عامل شیطان برای فریب مردان قرار دارد که باید هرچه بیشتر مخفی، محجور، محصور و تحت مذمت قرار گیرد.

این سه باعث شده است جنبش زنان در ایران تا به این روز پا نگیرد و امروز که رفقای زن و زنان پیشرو تلاش می‌کنند

وجود ندارد تا برای به دست آوردن حقوق دمکراتیک به آن امیدوار شد بنابراین و با توجه به این که تمامی بخش‌های سرمایه‌داری در حد بی‌نهایت ارتجاعی شده‌اند، وظایف بورژوازمکراتیک نیز در حوزه وظایف سوسیالیستی قرار گرفته‌اند به این اعتبار وظیفه عاجل و بلادرنگ کمونیست‌ها، جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی حرکت به سوی سوسیالیسم، که در گام اول سرنگونی جمهوری اسلامی و در همین حین سرنگونی سیادت سیاسی سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری را در پی دارد. به این اعتبار است که به دست آوردن مطالبات دمکراتیک زنان نیز در حوزه وظایف و مبارزات سوسیالیستی قرار گرفته است.

نباید فراموش کرد که جریان‌های مختلف طیف "کمونیست کارگری" علیرغم این که یکی از پایه‌های اساسی فعالیت خود را بر موضوع زنان گذاشته‌اند، اما اندیشه و عملکرد آن‌ها در این رابطه نه تنها مارکسیستی نیست، بلکه دفاع آن‌ها از زنان نه به دلیل حیاتی و جدی بودن موضوع زنان بلکه سود بردن از انعکاس احساسی در مقابل دشمنی شدید جمهوری ارتجاعی اسلامی با زنان است. این طیف نیز از موضوع زنان هم چون جریان‌های دهه‌های قبل به عنوان ابزار تبلیغی استفاده می‌کند و طریقه این استفاده آن قدر بی‌پایه و اساس قرار داده شده است که تمامی قدرت و هجمه تبلیغاتی و جنبه رشدیافتگی مبارزاتشان در مسئله جنسیت زن خلاصه گردیده است.

موضوع جنسیت علیرغم اینکه مهم‌ترین بخش ستم علیه زنان را نمایان می‌کند ولی در درون مجموعه‌ای از ستم‌ها شاخص کردن آن محور کالایی بودن زنان را بزرگ و اصلی نشان می‌دهد که برابر بودن زن و مرد را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد و در همین حال تنها تکیه کردن و یا شاخص‌تر کردن آپارتاید جنسی (موضوعی که در طول تاریخ کالا بودن زن را باز تولید کرده است) را نسبت به بقیه مسائل مربوط به ستم علیه زنان، مبارزه آن‌ها را از مسیر و روند اصلی خود که بخشی از مبارزات طبقاتی است منحرف کرده به حوزه انحرافی فمینیستی بورژوازی می‌اندازد. فمینیسمی که مبارزه جنسی را به جای مبارزات طبقاتی قرار می‌دهد.

آن چه از مبارزات جریان طیف "کمونیست کارگری" عاید جنبش زنان خواهد شد فقط بالا بردن ارزش کالایی و جنسی زنان

دستمزد کمتر به زنان، تهدیدهای مختلف نسبت به آنان و... مجموعه کارگران را دعوت به اعتراض و مبارزه بکنند. همچنین وظیفه دارند نسبت به ضمن حمایت از مطالبات زنان خانه‌دار، بیکار و یا شاغل در کارگاه‌های کوچک، اقدام به سازماندهی آنان کنند. که البته سازماندهی در هر سطحی باید تحت روش تلفیق کار مخفی - علنی انجام بگیرد.

دفاع یا نبرد مارکسیستی یعنی این که هر حرکت جزئی و مقطعی را دقیقاً باید هم جهت و برای تقویت نبرد اصلی (نبرد طبقاتی) پیش برد، بر این مبنا کمونیست‌ها وظیفه دارند جریان و روند مبارزات تمامی قشرها و لایه‌ها را با مبارزات طبقه کارگر و هدف عالی آن (سرنگونی سرمایه‌داری ارتجاعی جمهوری اسلامی به طور خاص و سرنگونی سیادت سیاسی سرمایه‌داری به طور عام و برقراری حاکمیت کارگری) در یک راستا قرار دهند.

ارائه داده و در جهت به کرسی نشاندن آن‌ها تلاش کنند تا ضمن مبارزه برای به دست آوردن مطالبات خاص زنان، مجموعه جنبش را به سوی هدف اصلی طبقه کارگر رهبری کنند. هدف اصلی طبقه کارگر عبارت است از: **سرنگونی جمهوری اسلامی و سیادت سیاسی سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری.** لازم به ذکر است که وظیفه کمک در ایجاد و رشد جنبش زنان فقط به عهده زنان کمونیست، سوسیالیست و کارگر نیست بلکه مردان کمونیست، سوسیالیست و کارگر نیز باید در جهت خواست‌ها و مطالبات زنان در گسترش، تعمیم و رشد جنبش مستقل زنان به فعالیت کمونیستی - انقلابی بپردازند.

زنان و مردان کمونیست، سوسیالیست و کارگر وظیفه دارند در مجامع تولیدی و خدماتی از مطالبات زنان کارگر دفاع مارکسیستی بکنند. در مقابل پرداخت

**با تمام توان، در تمامی عرصه‌ها،
برای سازماندهی سلول‌های کمونیستی به پیش .
نابود باد دیکتاتوری سرمایه‌داری
برقرار باد دیکتاتوری پرولتاریا**

آزادی زن معیار آزادی جامعه است!!

دو ستون اصلی سازماندهی لنینی: کار مخفی و کار علنی

در کشور ما که جنبش کمونیستی مدت‌های مدیدی از بیماری پوپولیسم و سکتاریسم رنج برده و از سوی دیگر، بخش‌های وسیعی از آن در منجلاب اپورتونیزم و انحلال طلبی مضمحل گشته است، تاکید بر اصل سازماندهی لنینی و شناخت آن از اهمیت بسیاری برخوردار است.

سازماندهی لنینی بر دو ستون اصلی استوار است: کار علنی و کار مخفی.

تلفیق این دو ستون است که انقلاب را بر می‌افروزد و بدون وجود یکی، دیگری ناقص می‌ماند و استراتژی انقلابی تحقق نمی‌یابد.

بدون هسته‌های مخفی ثابت قدم و استوار متشکل از کادرهای حرفه‌ای، که وظیفه هماهنگ‌سازی و هدایت عمومی فعالیت‌های متنوع را بر عهده دارد، کار در میان نهادهای توده‌ای، موضعی، پراکنده و در حد خرده کاری باقی می‌ماند.

در عین حال در صورت فقدان ارتباط زنده میان هسته‌های مخفی با تشکل‌های توده‌ای و نیمه علنی، کار مخفی، منفرد و بی‌تاثیر باقی می‌ماند و نهایتاً به حد توطئه‌گری تنزل پیدا می‌کند.

در جنبش چپ انقلابی ایران، که عموماً فاقد خصلت کارگری بوده است، به امر کار علنی و استفاده از نهادهایی که در چارچوب نظام حاکم امکان پیدایش دارند یا تا حدی موجود هستند، بهای بسیار کمی داده شده است.

با وجود دیکتاتوری خشن در هر دو رژیم پهلوی و اسلامی، زمینه برای تحقیر فعالیت علنی فراهم گردید و این بینش که کار انقلابی را صرفاً در کارمخفی خلاصه می‌کرد غلبه پیدا کرد.

این اجتناب از فعالیت علنی در چپ ایران، علاوه بر سکتاریسم گروه‌ها و جریان‌ها گوناگون، نوعی ولونتاریسم را هم به همراه خود داشت، تا بدین حد که به سبب فقدان ارتباط زنده و پویا با جنبش‌های توده‌ای، انقلابیون اراده خود را اراده توده‌ها می‌پنداشتند و عملاً اراده توده‌ها در پیشبرد

مبارزه طبقاتی نادیده گرفته می‌شد و تدارک انقلاب بدون رشد تشکل و آگاهی توده‌های انقلاب‌کننده و توسط انقلابیون در محافل در بسته صورت می‌گرفت.

صرف نظر از این قطع ارتباط، انقلابیون فراموش کرده بودند که بهترین راه برای حفظ استراتژیک سازمان مخفی، گسترش هاله علنی به دور آن است و این امنیت و بقای سازمان را هرچه بیشتر تضمین می‌کند.

هم چنین انقلابیون به خوبی درک نکرده بودند، که مبارزه طبقاتی چیزی نیست که بتوان آن را مخفی نمود و به عبارت صحیح‌تر مخفی کردن آن کار عبث و بیهوده‌ای است. چرا که مبارزه طبقاتی قبل از هر چیز، اعلام جنگ علنی به طرف مقابل این مبارزه است و طبعاً قصد از کار مخفی نیز به هیچ وجه مخفی نمودن این مبارزه هر روزه و رو در رو نیست، بلکه مراد پنهان ساختن سازمان و استخوان‌بندی این مبارزه است تا دشمن نتواند با در هم شکستن آن، مبارزه طبقاتی را دچار اخلال و خدشه نماید.

مبارزه طبقاتی تنها با شرکت توده‌های وسیع کارگران معنا می‌یابد و مساله این است که نه تنها مبارزه بلکه تشکل‌های توده‌ای را نیز نمی‌توان مخفی نمود.

مبارزه برای بسیاری از خواست‌های روزمره کارگران می‌تواند و صحیح‌تر است که به نحو علنی صورت بگیرد.

آن مبارزه‌ای که می‌تواند به صورت علنی و نیمه علنی سازمان یابد، نادرست و بی‌فایده است که خود را از امکانات و ولو حداقلی کار علنی، محروم کند.

پس از انقلاب ۵۷ نیز عملکرد جریان‌ها و سازمان‌های چپ مختلف تحت فشارها و اختناق رژیم حاکم هم چنان با محوریت کارمخفی (بطور کاریکاتوری (چون تمامی اعضای آنها برای نیروهای سرکوب‌گر شناخته شده بود ولی برای کارگران و نیروهای جنبش‌های اجتماعی شناخته نشده بودند به این دلیل کاریکاتوری بود)) ادامه

داشت.

پس از سرکوب وحشیانه و وسیع مجموعه سازمان‌ها و فعالان چپ توسط رژیم دیکتاتوری اسلامی، گرایش‌ها راست و رفرمیست میدان را برای ظهور و فعالیت در جنبش کارگری فراهم دیدند و به ترویج و تبلیغ نظرات انحلال‌طلبانه در درون جنبش کارگری پرداختند.

به این ترتیب انحلال‌طلبان، رویونیست‌ها و اپورتونیست‌ها دست به دست هم با منتفی دانستن امر حزبییت طبقه کارگر و طرد کار مخفی، بر طبل علنییت و قانونیت کوبیدند و این دو را مضر به حال کارگران معرفی کردند.

وامداران دوم خرداد، پس از تجربه چپ انقلابی غیر کارگری ماقبل ۵۷ و سال‌های اولیه پس از آن سعی بر آن داشتند که جنبش کارگری را این بار از آن طرف بام بیندازند، یعنی ایجاد نوعی جریان کارگری غیرانقلابی، که محدود به چارچوب‌های رفرمیسم است و از پوسته تنگ علنییت و قانونیت خارج نمی‌شود.

با نفوذ سیاست‌های کارگری لیبرالی توسط گرایش‌ها راست درون جنبش کارگری، انگشت اتهام از سوی بورژوازی دیکتاتور و سرکوب‌گر به سمت احزاب و سازمان‌ها چرخیده است، که بی‌شک گرفتار خطاها و لغزش‌های جدی در تدوین استراتژی و تعیین خطوط و اصول خود بودند، اما به هرحال سازشکار و رفرمیست نبودند و شاید به دلیل سرکوب و ضربات سنگین نتوانستند منطبق با شرایط عینی و ذهنی طبقه کارگر استراتژی و تاکتیک‌های مناسب اتخاذ نمایند.

قابل ذکر است که هدف این نوشته نیز ابداع یا توجیه چپ انقلابی غیرکارگری پیش و پس از انقلاب ۵۷ نیست، اما منظور از طرح این نکته آن است که ذهن مخاطب نسبت به این مساله حساس شود که اکنون چه کسانی به طرد حزب لنینی طبقه کارگر مشغولند؟ چه کسانی احزاب چپ را دشمن درجه یک کارگران قلمداد می‌کنند؟ چه کسانی بورژوازی و وحشی‌گری‌هایش را تطهیر می‌کنند؟ چه کسانی کار مخفی را خیالبافی و ماجراجویی می‌پندارند و سعی دارند ظرفیت‌های انقلابی کارگران را در محدوده رفرمیسم و سیاست‌های آشتی‌طلبانی از بین ببرند؟

بلی، اگر در برهه‌هایی چپ ایران متهم به گریز یا غفلت از فعالیت علنی بوده است، امروز می‌توان آن را به سهل‌انگاری و عدم توجه به فعالیت مخفی متهم نمود. درواقع سوال این است که چگونه تحت

حاکمیت رژیم دیکتاتوری که بسیاری از مبارزات علنی کارگران را که ماهیتا مجاز است و در اکثر موارد نیز جنبه قانونی دارد، سرکوب می‌کند و قادر به تحمل آنها نمی‌باشد، می‌توان به صرف مبارزه علنی دل بست و بر ضرورت فعالیت مخفی حکم نکرد؟

تمام ضرورت کار مخفی در این است، که بتواند کار رهبری جنبش توده‌ای را امکان‌پذیر کند. این درست است که برای رهبری توده کارگران باید در مبارزات روزمره شرکت نمود، اما بدون نشان دادن این که این مبارزات به تنهایی راه به جایی نخواهد برد تنها به اپورتونسیسم محض و بی‌چون و چرا سقوط خواهیم نمود.

اگر ضرورت تلفیق کار علنی و مخفی روشن شده باشد، حال باید ببینیم گره اصلی این مساله در کجا است.

مشکل این است که چگونگی تلفیق کار علنی و مخفی به روشنی درک نشده است و ما هنوز در برابر این سوال قرار داریم که چگونه می‌توان از انقلاب سخن گفت و در عین حال از مبارزات روزمره و حتی قانونی دفاع کرد و یا چگونه می‌توان در مبارزات علنی و قانونی شرکت کرد و آن‌ها را در راستای انقلاب هدایت نمود.

پس معضل این است که کار علنی و مخفی نه به عنوان یک کل به هم پیوسته و با مضمون واحد اما در اشکال و سطوح متفاوت، بلکه به عنوان دو جزء بی‌ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود و در نتیجه جمع آن‌ها متناقض به نظر می‌رسد.

باید تاکید کنیم که کار علنی و کار مخفی بدون یکدیگر فاقد خصلت کمونیستی

خواهند بود.

سازمان مخفی کمونیستی در شرایط سرکوب برای انجام هر مبارزه جدی در شرایط جدید و در حال تغییر ضروری است.

از سوی دیگر بدون شرکت در مبارزات علنی سازمان مخفی دلیل موجودیت خود را از دست می‌دهد. سازمان مخفی هرگاه در محیط توده‌ای به فعالیت نپردازد، به هیچ وجه نمی‌تواند تحرک و انعطاف لازم را برای واکنش مناسب در برابر وقایع از خود نشان دهد و در هر تندیچ حادثه در برابر حوادث غیر منتظره از هم خواهد پاشید.

یک سازمان مخفی که در مبارزات توده‌ای نقش ندارد و نمی‌تواند خود را با جزر و مد انقلاب منطبق سازد در بهترین حالت فرقه ایدئولوژیکی است که هرگز به امر سازماندهی انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نمی‌اندیشد.

از این رو سازمان مخفی کمونیستی نوعی از سازمان مخفی است، یعنی هسته‌های کمونیستی غیر علنی که به وسیله وسیع‌ترین شبکه ممکن از تشکل‌های کارگری و فعالیت‌های علنی احاطه شده باشد.

بنابراین کار مخفی و کار علنی دو سطح متفاوت از فعالیت کمونیستی‌اند و از همین جا ضرورت تقسیم کار در این دو سطح بیرون می‌آید. مساله کادرهای مخفی و کادرهای علنی و دیگر مسائلی در ادامه بحث از این دو سطح از فعالیت طرح می‌گردد که در آینده به آن‌ها خواهیم پرداخت.



کارگران جهان متحد شوید!

مختصری درباره وظایف کمونیسست‌ها

اراده سیاسی آن‌ها در حزب انقلابی طبقه کارگر از اهم وظایف کمونیستی است. تا از طریق تشکیل حزب طبقه کارگر مبارزات پراکنده کارگران را یکدست و سراسری کرده و در پیوند با جنبش‌های اجتماعی دیگر تحت رهبری کارگران در جهت سرنگونی حکومت اسلامی و برقراری حکومت کارگری هدایت کند.

نقطه تمیزه کمونیست‌ها با رویزیونیست‌ها و تمامی اپورتونیست‌ها ی اصلاح‌طلب در اعتقاد و عدم اعتقاد به سازماندهی سیاسی آگاه‌ترین، پیشروترین، منظم‌ترین و متشکل‌ترین بخش کارگران در حزب خودشان به عنوان ارتش رهایی آنان برای نابودی ماشین دولتی سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری می‌باشد. برای مبارزه با انحرافات موجود و تشکیل حزب طبقه کارگر باید به سوال زیر جواب داد.

ماهیت فعالیت کمونیستی بر کدام اصول قرار دارد؟

از دید مارکس و لنین دو پایه اساسی فعالیت کمونیستی عبارتند از:

الف - انقلاب کار توده‌ها است.

ب - آگاهی سوسیالیستی خارج از مدار مبارزه کارگران وارد این مبارزه می‌گردد.

انقلاب کار توده‌ها است: از دید ماتریالیسم تاریخی، تاریخ را توده‌ها می‌سازند یا آزاد می‌کنند. این اصل نشان دهنده وجه اصلی فعالیت کمونیستی در پایه و اساس قراردادن سازماندهی نیروی طبقه کارگر بر محور اشکال حرکت، خواست‌ها، اشکال تشکل و... هدایت آن در جهت انقلاب سوسیالیستی می‌باشد. از این لحاظ ماهیت طبقاتی حزب به عنوان پیشروترین، آگاه‌ترین، متشکل‌ترین و جسورترین بخش طبقه کارگر، اساسی‌ترین فاکتور موجودیت حزب می‌باشد، که بدون آن سخنی هم نمی‌توان از حزب به مفهوم لنینی آن به زبان آورد. بنابراین هدف اصلی فعالیت کمونیستی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های سوسیالیستی فقط و فقط از طریق تجمع کارگرانی که به این ضرورت رسیده‌اند امکان پذیر می‌باشد. و تنها از طریق بخش رزمنده طبقه کارگر است که می‌توان بخش‌های دیگر را به حرکت در جهت اراده سیاسی آنان سوق داد البته اگر به قول مارکس کسب قدرت سیاسی را قدم اول بدانیم. و تنها از این طریق است که مبارزه اقتصادی کارگران را از زیر نفوذ جناح‌های سرمایه‌داری

اسلامی

دوم؛ حزب توده

سوم؛ سازمان فدائیان اکثریت

چهارم؛ کارگر- کارگری‌ها

کارگر- کارگری‌ها یا دنباله‌های آن‌ها که امروز نام خود را جنبشی می‌گذارند چون اعتقاد دارند که تشکل‌های کارگری باید مستقل از حزب باشد در سال‌های انقلاب، کارگرانی را که در کارخانجات حضور فعال داشتند و طرفدار حزب یا سازمانی انقلابی بودند را به ماموران جمهوری اسلامی لو دادند تا به خیال خود استقلال کارگران را حفظ کنند. بنابراین باید مراقب دنباله‌روان کارگر- کارگری‌ها (جنبشی‌ها) باشیم.

بینا بینی و مخفی‌ترین آن‌ها (تروتسکیست‌ها، سوسیال دمکرات‌ها ی وطنی، احزاب خود خوانده، علیرغم این که ظاهراً همه این گرایش‌ها، با تشکیل حزب طبقه کارگر اعلام موافقت می‌کنند اما در حین عمل برخی تنها افکار و گرایش خود را برای حزب کافی دانسته اعلام موجودیت می‌کنند و برخی دیگر به ظاهر از همه می‌خواهند که در تشکیل حزب طبقه کارگر شریک شوند اما در حین ایجاد با تمام توان و شگردها می‌خواهند اندیشه گرایش خود را تحمیل کنند که برعکس ادعاهای دمکرات‌منشانه گرایش خود را تنها مورد درست می‌دانند که اگر پذیرفته نشود نه تنها خود به خرده کاری روی می‌آورند بلکه از هر طریق ممکن سنگ اندازی می‌کنند) با نفی حزب طبقه کارگر در شکل لنینی آن از طریق کتمان نفوذ آگاهی سوسیالیستی از بیرون در نتیجه نفی سازمان انقلابیون حرفه ای عملاً به سدی سر راه سازماندهی اراده سیاسی کارگران در حزب خودشان تبدیل شده اند. با توجه به ارتقاع روز افزون سطح مبارزات جنبش کارگری (که اعتصابات به امر روزمره تبدیل شده است) و عدم پیوند این جنبش با جنبش سوسیالیستی در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر که به دلیل انحرافات گفته شده است. مبارزه با این انحرافات و سازماندهی فعالین سوسیالیستی در جهت اتصال ارگانیک با طبقه کارگر و سازماندهی

لازمه سازماندهی اراده سیاسی طبقه کارگر برای درهم شکستن انقلابی و قهرآمیز ماشین دولتی کهنه و برقراری حکومت کارگری عبارت است از ساختن حزبی بر اساس پایه کار انقلابی با ساختار عملیات انقلابی و تربیت کارگران با روحیه مبارزه انقلابی جهت نابودی نظم موجود و ایجاد نظم نوین تحت تسلط حکومت کارگری توسط خود کارگران.

مهمترین خط فاصل بین کلیه اشکال اپورتونیسم (سوسیال دمکرات، سوسیال رفرمیسم، اکونومیست و...) در همین مسئله یعنی در هم شکستن ابزارسلطه طبقه حاکم و سازماندهی و آماده کردن کارگران برای مبارزه آگاهانه تا حدی که گفته شد در جهت دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد.

تمامی انحرافات علیرغم اشکال گوناگون مانند چسبیدن و ستایش مبارزات روزمره بدون بررسی افق‌های آن، وقت‌گشی در ایجاد و تشکل تشکل‌ها و جبهه‌های پوپولیستی، منوط کردن پیروزی کارگران به مبارزات جهانی آنان و تابع سیاست انتظار و... همه و همه راه‌های مختلف سنگ اندازی مستقیم یا غیرمستقیم برای جلوگیری از تشکیل حزب طبقه کارگر (تنها سلاح کسب قدرت سیاسی کارگران) است. تمامی دست اندرکاران اشکال نامبرده در اشکال علنی یا پوشیده به رد لنینیسم این عصاره انقلابی مارکسیسم در عصر انقلابات کارگری می‌پردازند. از علنی‌ترین و عقب مانده‌ترین بخش آن کارگر- کارگری‌ها (کارگر- کارگری‌ها که دو تئوری انحرافی را با خود یدک می‌کشند از جمله مبارزات کارگران ذاتاً ضد سرمایه‌داری است و حزب طبقه کارگر را برابر با دولت سرمایه‌داری قرار داده می‌گویند تشکل‌های کارگری باید از دولت و حزب مستقل باشد و نام این حرکت را جنبشی بودن می‌گذارند در این حالت جنبشی بودن یعنی همان کارگر- کارگری بودن.)

در انقلاب ۵۷ چهار گرایش به طورسیستماتیک اقدام به خیانت کردند که عبارت بودند:

اول؛ تمامی طرفداران اعتقادی به جمهوری

می‌توان بیرون آورد.

فعالیت کمونیستی بر اساس اعتقاد به تمام ابعاد فعالیت توده‌ای کارگران، در عین حال چون هدف سرنگونی نظام سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری را (که از ملزومات تاریخی آن می‌باشد) دنبال می‌کند بنابراین از دسته پیشاهنگ و آگاه شروع می‌کند و از این طریق کل طبقه را در تمامی مسیرهای خود هدایت می‌کند. فی‌المثل کارگر سندیکالیست که در چارچوب نظام سرمایه‌داری دنبال چانه‌زنی برای فروش بهتر نیروی کار خود می‌باشد، و هنوز به نابودی نظام سرمایه‌داری و حکومت شورایی کارگری نرسیده است، در عین رهبری از طرف حزب طبقه کارگر نمی‌تواند داخل آن شود چرا که از این امر واهمه دارد و هنوز به آن حدی که بتواند در حد حزبی هزینه پردازد نرسیده است.

آگاهی سوسیالیستی خارج از مدار مبارزه کارگران وارد این مبارزه می‌گردد:

این اصل به این معنا است که اولاً طبقه کارگر به خودی خود در جریان مبارزه فقط می‌تواند آگاهی تردیونی کسب کند و فقط با وارد شدن آگاهی سوسیالیستی به صورت ضرورت سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری به آگاهی سوسیالیستی می‌رسد. ثانیاً آگاهی سوسیالیستی محصول و نتیجه جمع بندی و ادامه تکامل عالی‌ترین علوم در حوزه فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم در بالاترین سطح تاریخ بشری می‌باشد که فقط از این طریق می‌توان به درک قوانین تکامل و راه حل نهایی رسید. بنابراین با توجه به پیچیدگی علمی در سطح عالی از عهده کارگر پیشرو در محیط کار که با مسائل روزمره درگیر می‌باشد خارج است. بنابراین نمی‌تواند بطور ساده و خود به خودی به این علم دست یابد. لازم به تذکر است که برخی از اپورتونیست‌ها مانند گرایش‌های تروتسکیستی علی‌رغم این که خود را ادامه دهنده لنینیسم و مارکسیست انقلابی معرفی می‌کنند اما در یک نا آگاهی تاریخی که از سال‌های بروز اختلاف بین بلشویک‌ها با منشویک‌ها که تمام هم و غم خود را برای آشتی دادن صرف می‌کرد گیر کرده اند و برای آن که مستقیماً با لنینیسم درگیر نشوند در مورد آگاهی سوسیالیستی دچار انحراف بینابینی ذاتی این گرایش شده است که اعلام می‌کند آگاهی سوسیالیستی به وسیله کارگران روشنفکر و روشنفکران کارگردر جنبش

کارگری ایجاد می‌شود این تز آش شعله قلمکار را پیش می‌کشند تا بتوانند در گفته روشن و کاملاً آشکار لنین خلطی ایجاد کنند این گرایش از بدو تولدش بینابینی بوده است که حتی لنین در مقاله تحت عنوان انحلال‌طلبان و... که به تاریخ ۱۹۱۴ نوشته است تاریخچه نوسانی بینابینی و دمسازانه تروتسکی را به صورت سال شمار می‌آورد. این گرایش‌ها بینابینی به عمد فراموش می‌کنند که تمامی جامعه بطور عام و محیط کار کارگر به طور خاص تحت تسلط شدید ایدولوژی سرمایه‌داری است که کارگر هر آن چه از آن محیط یاد بگیرد هیچ چیزی جدا از اندیشه و تئوری‌های سرمایه‌داری نخواهد بود و باز به عمد خود را به ندانم کاری در بررسی تاریخی می‌زنند که تا به این روز طبقه کارگر فقط بر مبنای تئوری‌های لنین توانسته است تسخیر قدرت بکند. اگر انحراف آن‌ها را به پذیریم که آگاهی سوسیالیستی توسط کارگران روشنفکر و روشنفکران کارگر می‌تواند بوجود بیاید چرا تا به این روز بخصوص در کشورهای بسیار پیش رفته سرمایه‌داری بوجود نیامده است؟ همین یک مورد نشان می‌دهد که هنوز هیچ تئوری جز گفته لنین نتوانسته به تسخیر قدرت بیانجامد در حالی که مبارزات کارگران بطور مستمر و دائمی جریان داشته و دارد اگر صدور آگاهی از درون مبارزات کارگران به صورت بینابینی تروتسکیستی درست و علمی باشد باید تا به این روز صدها بار تسخیر قدرت اتفاق می‌افتاد نتیجه می‌گیریم این انحرافات جزیی از آگاهی و تئوری‌های سرمایه‌داری است که در محیط کار تحت تسلط ایدولوژی سرمایه‌داری برای فریب و به شکست کشاندن طبقه کارگر و مخالفت با لنینیسم تماماً در خدمت سرمایه‌داری قرار دارند. از دیگر سو وقتی می‌گویم سوسیالیسم علم رهایی طبقه کارگر است باید قبول کنیم که علم را باید یاد گرفت و خود به خود نمی‌تواند از مبارزات اقتصادی کارگران به وجود آید و حتی مبارزات اقتصادی کارگران که به مبارزه سیاسی تبدیل می‌شود نمی‌تواند از درون آن آگاهی سوسیالیستی بیرون آورد بلکه آگاهی سوسیالیستی از همان اول و بطور ذاتی قائم به تسخیر قدرت (سرنگونی سرمایه‌داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا) است.

ثالثاً: بنا به علمی‌بودن، مارکسیسم پروسه‌ای سوای مبارزه کارگران را طی می‌کند و اساساً نضج یافته در سطوح

علمی به عنوان تنها جواب گوی مسائل اجتماعی از دیدگاه علوم اجتماعی است. بنابراین عالی رتبه‌ترین نوابغ علمی- اجتماعی سرمایه‌داری وقتی پی می‌برند که سرمایه‌داری توان جواب‌گویی به مسائل و مشکلات اجتماعی را ندارد ضرورت سوسیالیسم علمی را به عنوان تنها راه نجات جوامع بشری درک می‌کنند. سپس با پشت پا زدن به موقعیت اجتماعی خود در نظام ضد انسانی سراسر بحران‌زده که انسان‌ها را از خود بیگانه و به دشمن یکدیگر و... تبدیل کرده است. در همین حین در می‌یابند که طبقه کارگر تنها طبقه ناجی بشریت است و ضمن روی‌آوری به طبقه کارگر اقدام به ایجاد جنبش سوسیالیستی کرده سعی می‌کنند برای نجات خود و کل جامعه بشری با جنبش کارگری پیوند برقرار کنند. پروسه طی این مسیر و شرایط واجد عوامل مساعد از طریق پیوند جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی به تشکیل حزب طبقه کارگر منجر می‌شود. (لازم به تذکر است که ضرورت ایجاد شدن جنبش سوسیالیستی دقیقاً مانند ضرورت جنبش کارگری به خاطر موجودیت نظام سرمایه‌داری و وجود بحران ساختاری در نظام سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است، و پیروزی هر کدام به تنهایی و بدون تشکیل حزب طبقه کارگر غیر ممکن است) برای درک بهتر این مسئله باید گفت تصادفی نیست که بزرگترین رهبران طبقه کارگر اساساً از میان نوابغ دوران خود (سرمایه‌داری) بوده‌اند مثل مارکس، انگلس، لنین، روزا لوکزامبرگ و... و همچنین تصادفی نیست که غالباً جنبش سوسیالیستی از محیط‌های علمی و عموماً دانشگاه‌ها سر بر می‌آورند. رابعاً: نظام سوسیالیستی بر خلاف نظام‌های بهره‌کشی قبلی که فقط شکل بهره‌کشی عوض می‌شدند سیستمی است علمی و آگاهانه که نقطه پایان تمام اشکال بهره‌کشی و نظام‌های طبقاتی و خود طبقات می‌باشد. به همین جهت شناخت دقیق علمی و برنامه‌ریزی جامعه را طلب می‌کند. به همین دلیل با هر گونه خود به خودیسم سر ناسازگاری دارد. با توجه به موارد گفته شده حزب طبقه کارگر محصول پیوند ارگانیک آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری است. این وحدت و یکدستی یعنی مبارزات خود به خودی که فقط از طریق تلفیق با آگاهی از بیرون در جهت آگاهانه سوق می‌یابد و بدون هم به انحراف کشیده شده و یا در جا خواهند زد. و هیچ وقت منجر به تشکیل

حزب طبقه کارگر نخواهند شد. برای درک بهتر مسئله، نمونه‌های از جنبش کارگری و سوسیالیستی خودمان خالی از فائده نیست. نمونه اول در مورد این که جنبش کارگری بدون آگاهی سوسیالیستی بقول لنین نمی‌تواند از مبارزه اقتصادی بالاتر برود و در صورت اعتلایی سراسری هم به زائده بورژوازی تبدیل می‌شود: در انقلاب ۵۷ علیرغم جانفشانی‌های فروان و نقش اساسی در سرنگونی رژیم سیاسی شاه و حتی تشکیل بیش از ۱۶۰ شورایی کنترل کارگری در شرکت نفت، پتروشیمی و کارخانجات بزرگ نتوانست به حاکمیت خود رسیده و نجات یابد. قابل توجه اکنومیست‌ها و کارگر-کارگری‌ها و کلیه جیره‌خواران مستقیم و غیر مستقیم سرمایه، که آیا تشکل کارگری بالاتر از شوراهای کارگری به عنوان عالی‌ترین ارگان اعمال قدرت و کنترل چیزی داریم؟ پس چرا با وجود بیش از ۱۶۰ شورای کنترل کارگری، کارگران نتوانستند سرمایه‌داری را شکست دهند؟ آیا غیر از این بود که به قدرت خود اعتماد نداشتند در همین حال به حاکمیت فاشیستی فقها به عنوان حاکمیت انقلاب توهم داشتند؟! آیا غیر از این بود که در سازمان رزمده سیاسی خود (حزب طبقه کارگر) به عنوان سر کرده تمام اپوزسیون برای در هم شکستن سرمایه‌داری و ماشین سرکوب جدیدش مجتمع نبودند؟ این که طبقه کارگر فقط با تجمع در حزب انقلابی خود با تکیه بر تئوری مارکسیسم به عنوان علم رهایی کارگران می‌تواند برنامه، تاکتیک و استراتژی خود را در جهت کسب قدرت سیاسی و درهم شکستن ماشین دولتی تهیه و تدوین کند و با رهبری تمام اپوزسیون در جهت سرنگونی رژیم حاکم و برقراری حکومت خود اقدام نماید انکارناپذیر است. این مورد در حوزه عملی نیز ثابت شده است که تسخیر قدرت فقط از طریق حزب لنینی ممکن است و لاغیر. همان گونه که لنین می‌گوید بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی غیر ممکن است. و بدون عمل انقلابی تئوری انقلابی نیز غیر ممکن است.

گفتیم جنبش کارگری و سوسیالیستی لازم و ملزوم یکدیگرند و از پیوند آگاهانه و انقلابی آن‌ها حزب طبقه کارگر متولد می‌شود. اما هر کدام از این جنبش‌ها مسیر متفاوت و جداگانه‌ای را طی می‌کنند همچنین ملزومات جداگانه‌ای دارند در همین حال بوجود آمدنشان تاریخی است.

بیان یک مثال از جنبش سوسیالیستی که هم اکنون در جریان است موضوع را روشنتر می‌کند: جمهوری اسلامی برای شکستن کامل انقلاب کارگری و تصرف کامل قدرت و نجات سرمایه‌داری در دهه ۶۰ تحت نام انقلاب فرهنگی چهار سال دانشگاه‌ها را بست و قلع و قمع عظیم کمونیست‌ها را تا ریشه‌کن کردن ادامه داد، سپس دانشگاه‌ها را باز گشایی کرد که مملو از عوامل خود، افراد دستچین شده تحت گزینش، رانت و فیلترهای بسیار دقیق و مدار بسیار بسته ادامه داد (نتیجه این انقلاب فرهنگی هدایت شده از جانب حاکمیت سرمایه‌داری پرورش و تزریق فیلسوف، جامعه‌شناس و سیاست‌مداران و نویسندگان، اساتید کم‌سواد و ناآگاه و لیبرال است که در حال حاضر تمامی عرصه روشنفکری جامعه را قبضه کرده اند و جمهوری اسلامی با حمایت جنایت‌کاران سرمایه‌ جهانی توانست به این خواسته برسد) اما دیدیم که چگونه جوانه‌های جنبش سوسیالیستی از درون همین جو ترور، اختناق و تفتیش عقاید قبل و بعد از ورود به دانشگاه‌ها، شروع به روئیدن کرد و همین که اندکی رشد کرد به مارکسیسم به عنوان تنها تئوری نجات و جابجایی بشریت رسید و از طریق مارکسیسم پی برد که طبقه کارگر تنها طبقه مجری سوسیالیسم است بنابراین به ضرورت روی آوری به طبقه کارگر رسیده شروع به حرکت، سمت جنبش کارگری کرده است این است پروسه ضرورت تاریخی که به دنبال خود پیوند با جنبش کارگری و سپس تشکیل حزب طبقه کارگر و در نهایت نابودی سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. (به این دلیل کاملاً روشن است که جمهوری اسلامی به دنبال آگاهی خود از حوزه و رشد جنبش سوسیالیستی هنوز هم دانشگاه‌ها را مورد هجوم دائمی خود قرار می‌دهد) کل تاریخ جوامع سرمایه‌داری بر همین منوال بوده است. که تقریباً در همه موارد یکسان بوده است. با توجه به رشد جنبش سوسیالیستی و همچنین خیزش جنبش کارگری در شرایط حاضر پیوند این دو بخش در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر و برای این منظور مبارزه با انحرافات موجود سوسیال‌دمکراتیک، سوسیال‌رفرمیست، انحلال‌طلبی و فرقه‌گرایی از اهم وظایف اساسی کمونیست‌ها است. بنا به شرایط فوق باید کارهای زیر را انجام داد: (هر

کدام از رفقا که فکر می‌کنند کمونیست واقعی هستند باید بدون ذره‌ای اتلاف وقت با تمام توان و رعایت دقیق موارد امنیتی افشای جریانات سوسیال‌دمکراتیک، سوسیال‌رفرمیست، انحلال‌طلبی، فرقه‌گرایی و... را شروع کنند. فقط با کار شبانه روزی و افشای بی‌وقفه توسط تمامی کمونیست‌ها که وظایف خود را به عهده رفیق دیگر نیندازند می‌توان مبارزه با سوسیال‌دمکراتیک، سوسیال‌رفرمیست، انحلال‌طلبی و فرقه‌گرایی و دیگر عوامل سرمایه‌داری را با قدرت پیش برد).

الف - حکومت شورایی کارگران.
ب - سرنگونی انقلابی و قهر آمیز حکومت اسلامی از طریق انقلاب کارگری - توده‌ای.
ج - به تشکیل حزب طبقه کارگر بر اساس معیار لنینی به عنوان اساسی‌ترین شرط پیروزی.
د - به مارکسیسم به عنوان تنها ایدئولوژی و علم رهایی کارگران اعتقاد دارند. باید در جهت رسیدن به این اهداف متحد شوند.

در جهت تشکیل حزب باید با انحرافات اپورتونیستی (سوسیال‌دمکراتیک در نفی مفهوم طبقاتی دولت و دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد جبهه‌ها و تشکل‌های گوناگون به جای حزب؛ اکنومیستی - انحلال‌طلبانه، کارگر-کارگری‌ها و علنی‌گرایی در حزبیت؛ فرقه‌ای - اکنومیستی، فرقه‌ای - سوسیال‌رفرمیستی و احزاب خود خوانده؛ سندیکالیستی؛ تشکل‌های التقاطی که هم صنفی هم سیاسی هستند و با خلط دو مضمون جز آوارگی نتیجه‌ای نمی‌دهند) موجود در جنبش کارگری - سوسیالیستی دست زده و در جهت جمع‌آوری نیروهای رزمنده و کمونیست تحت معیارهای بند یک و تشکیل واحدها و سلول‌های کمونیستی با معیار لنینی (سازمان انقلابیون حرفه‌ای) در محیط‌های کار و زندگی کارگران و توده‌های زحمتکش برای ارتباط ارگانیک با آنان به جهت تشکیل حزب طبقه کارگر و سازماندهی و ارتقاء تحرکات مبارزاتی در جهت اهداف برنامه‌ای دست یازید.

انحرافات موجود علیرغم تفاوت در اشکال در ماهیت امر یکی می‌باشند. منحرفین هیچ اعتقادی به سازماندهی کارگران در سازمان سیاسی خود برای در هم شکستن ابزار سیادت سرمایه (ماشین دولتی) و

برقراری حاکمیت شورایی کارگران نداشته و با تنزل از سطح کسب قدرت سیاسی باعث می‌شوند نیروی کارگران به عنوان عنصر اصلی سرکردگی و کسب قدرت و پایه اساسی سوسیالیسم عملاً خواسته یا ناخواسته به جریانات اصلاح طلب در چارچوب نظام موجود (حفظ وضعیت موجود) تنزل کرده و با درجا زدن، علنی‌گرایی، محفلیسم و خرده کاری از تشکیلات مخفی و رزمنده کمونیستی متناسب با اهداف سرنگونی نظم موجود و برقراری نظم نوین (حزب طبقه کارگر) تنها عامل مادیت برنامه کمونیستی دور شوند.

جنبش کارگری علیرغم رشد فزاینده خود به علت نداشتن اهداف و برنامه انقلابی (آگاهی سوسیالیستی) و همچنین تشکیلات مستحکم و متناسب با این اهداف (حزب) نمی‌تواند از حدود مبارزات اقتصادی بالاتر رود و اگر هم در شرایط اعتدالی انقلابی مانند انقلاب ۵۷ سراسری و سیاسی شود مثل آن دوره به زائده اقشار دیگر با رهبری همچون سوسیال دموکرات‌ها تبدیل شده انقلاب دو باره سیر باطل را طی خواهد کرد. بنا براین بر خلاف توهمات تکنوکرات‌ها و خرده بورژوازی شبه سوسیالیست (و در ماهیت امر سوسیال دموکرات و سوسیال رفرمیست جنبش کارگری) فقط و فقط در ارتباط با جنبش اصیل سوسیالیستی و تشکیل حزب خود برای در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری و برقراری حاکمیت شورایی کارگری خود می‌تواند رهبری سیاسی خود را بر تمامی اپوزسیون تأمین کند و از این لحاظ خود را از زیر هژمونی سیاسی اقشار مختلف بورژوازی در آورد. در غیر این صورت به زائده و دنباله رو دیگران تبدیل خواهد شد، چرا که هویت طبقه کارگر در تحزب‌یابی و کسب قدرت معنا می‌یابد.

با توجه به بحران عمومی سیاسی و در این رابطه عدم اعتقاد توده‌ها به رفرم‌پذیری رژیم اسلامی و در نتیجه استیلا و وحشت بر رژیم اسلامی حتی از کوچک‌ترین حرکت و جرقه که به احتمال بسیاری سراسری شده طومار رژیم را در هم خواهد پیچید. بنابراین رژیم اسلامی سعی دارد هر حرکتی حتی صنفی را در نطفه خفه سازد از این لحاظ فاصله بین مبارزات صنفی و سیاسی کم شده یا حتی برداشته شده است. بنابراین لزوم سازماندهی پیچیده، مخفی یا حداقل نیمه علنی در حرکات و تشکل‌های صنفی هم به یک ضرورت تبدیل شده است در نتیجه

ایجاد حزب رزمنده نه تنها به عنوان ارگان هدایت سیاسی مبارزات کارگری و دمکراتیک بلکه برای سازماندهی مبارزات صنفی نیز ضروری می‌باشد. اولاً رژیم با توان و هزینه‌های سنگینی که در مقابل مبارزات صنفی به کارگران تحمیل می‌کند کارگران عاجز از مبارزه را به تشکل‌های صنفی بد بین کرده از رهبری تشکل‌ها جدا می‌کند ثانیاً بهترین رهبران کارگری را که می‌توانستند در فعالیت‌های مخفی صدها بار بیشتر نیرو داشته باشند علنی کرده با حرکات فرسایشی و در حصار محدود انرژی آن‌ها را هدر می‌دهد ثالثاً بدون رهبری معنوی و سیاسی حزبی این تشکل‌ها به آلت دست جناح‌های سرمایه‌داری داخلی و جهانی تبدیل شده و حتی در برخی موارد در مقابل جنبش سیاسی و سراسری کارگران قرار داده می‌شوند. در نتیجه بنابه موارد بیان شده در بالا فقط و فقط در سایه رهبری حزب طبقه کارگر است که تشکل‌های صنفی - توده‌ای در راستای منافع کارگران قرار می‌گیرد. و در راه کسب قدرت سیاسی استفاده مورد قرار می‌گردد.

جنبش دویست ساله کارگری - سوسیالیستی از بدو تولد به همان اندازه که برای اشکال مبارزاتی (اعتصاب، تظاهرات، تحصن، قیام و...) و اشکال تشکل (تعاونی‌ها، صندوق‌های همیاری، سندیکا، اتحادیه، شورا و...) برای ارتقای علم رهائی (مارکسیسم) تجربه دارد به همان اندازه هم از آن بیشتر برای فعالیت مخفی در تمام اشکال قبلی و همچنین تشکیلات مخفی، اشکال سازماندهی مخفی و... تجربه دارد. چیزی که اصلاح‌طلبان اکنون نیست و رفرمیست در چارچوب نظام سرمایه‌داری و تابع کردن اراده کارگران به تمکین در چارچوب فوق نه تنها تجارب یاد شده را به دیده تحقیر می‌نگرند بلکه تا آن جایی که امکان داشته باشند آن را کتمان می‌کنند. اما برای کمونیست‌ها و حزب انقلابی مارکسیسم که در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی را عاجل‌ترین وظیفه خود می‌دانند (برای فعالین کمونیستی این یک اصل پایه‌ای است که حتی در آزادترین کشور سرمایه‌داری نیز باید سازمان و تشکیلات حزب واقعی طبقه کارگر فعالیت مخفی داشته باشد علنی شدن باعث تعدیل وظیفه شده تبدیل به یکی از اشکال احزاب طرفدار سرمایه خواهد شد.) حال چگونه می‌توان پذیرفت در کشوری چون ایران که مبارزه صنفی

- سندیکایی جرم کبیره حساب می‌شود و حتی در رژیم اسلامی به جناح‌های درون نظام (خودی) رحم نمی‌کنند در چنین شرایط فاشیستی چگونه می‌توان فعالیت اصولی و انقلابی را علنی به پیش برد؟ اصول سازماندهی انترناسیونالیسم سوم دارای سه اصل بوده و برای مبارزه کاملاً مخفی لازم و حتمی است. این اصول ناظر بر سازماندهی غیر متمرکز و پراکنده نیروها بر اساس اتصال به مرکزی غیبی قوی و نشریه مرکزی می‌باشد که عبارتند از:

۱- عدم تداخل

۲- عدم تمرکز

۳- عدم تسری اطلاعات

(توضیحات مفصل در این رابطه در جزوات و اسناد جنبش کارگری موجود است)

رعایت اصول سه گانه فوق‌الذکر در ساختار تشکیلات‌های کمونیستی از واحد (هسته) و سلول‌های کمونیستی گرفته تا کمیته‌های رهبری باید همراه با درک لینی از حزب طبقه کارگر بر اساس اصول سانترالیسم - دمکراتیک بر پایه دو بخش سازمان انقلابیون حرفه‌ای و سازمان کارگران استوار باشد. از این لحاظ سازمان انقلابیون حرفه‌ای به عنوان تشکیلات کسانی که به مخفی کاری، فن مبارزه با پلیس سیاسی، اشکال مبارزه مخفی، داشتن تحرک بالا و... مسلط بوده از طریق نشریه سراسری مرکزی در جهت هدایت نیروهای موجود برای سازماندهی مبارزات توده‌ای بر اساس تبلیغ - ترویج - سازمانگری به سمت اهداف برنامه‌ای پیش می‌روند. لازم به ذکر است که نشریه مرکزی کل استخوان‌بندی سازمان (حزب) بوده کلیه نیروها را یکدست و همسو می‌کند. منظور از سازمان کارگران بخش‌های علنی، نیمه علنی، کارگران پیشرو، توده‌ای کارگران و تشکل‌های موجود در محیط کار و زندگی کارگران و توده‌های زحمتکش می‌باشد. که در مبارزات جاری بر اساس تشکل‌ها و اشکال مختلف مبارزاتی و ارتقای مبارزات فوق نقش کلیدی با حضور مداوم دارند. که سازمان انقلابیون حرفه‌ای از طریق آن‌ها اتصال زنده با مبارزات داشته و در آن دخالت و سازماندهی می‌کند. در این جا منظور از اهداف برنامه‌ای اتصال خواست‌های جاری و مشخص با خواست سرنگونی رژیم در جهت برقراری حکومت کارگری است.

نیروهای کمونیست باید با ایجاد سلول‌ها و واحدهای کمونیستی در میان تشکل‌های

توده‌ای کارگران، جوانان، دانشجویان، زنان، ملیت‌ها و نیروهای بینابینی و... علاوه بر سازماندهی خواست‌های دمکراتیک و عمومی لایه‌های نامبرده را در جهت پیوند با برنامه فوری و انتقالی حزب طبقه کارگر به عنوان تنها آلترناتیو ممکن و پاسخ‌گواستفاده کنند. و همچنین از نظر مبارزه با تزلزل سرمایه‌دارانه این جریان‌ها و با اقدام به جذب نیروهای که به برنامه حزب و سوسیالیسم به عنوان تنها راه حل روی می‌آورند و هدایت آن‌ها در سازمان انقلابیون حرفه‌ای به عنوان مبلغین یا مرویجین ویا سازمانگران حرفه‌ای به دامنه فعالیت مخفی و حزبی وسعت بدهند.

هنر سازماندهی کمونیستی در تلفیق کار مخفی و علنی است. پایه و اساس این اصل بر این اصول مسلم قرار دارد که هدف کمونیست‌ها و حزب طبقه کارگر در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری می‌باشد. و این هدف از طریق سازماندهی اراده کارگران و توده‌ها بر محور خواست‌ها و تشکلهای گوناگون آنان در جهت هدف گفته شده است. تجمع و تشکل کمونیست‌ها برای رسیدن به هدف شان یعنی سرنگونی نظم موجود و برقراری نظم نوین قسمت مخفی فعالیت ما (سازمان انقلابیون حرفه‌ای) را تشکیل می‌دهد. اما مبارزات توده‌ها در داخل چهار دیواری نمی‌باشد. بلکه مبارزاتی است که کارگران و توده‌ها در اشکال علنی از جمله اعتصاب، تظاهرات، بستن راه‌ها و... یا در درون تشکلهای صنفی و... از طریق رهبران عملی آنان پیش برده می‌شود. همان گونه که گفته شد هنر فعالیت کمونیستی پیوند این دو بخش مبارزه است (تلفیق کار مخفی و علنی است) یعنی برقراری پیوند میان کارهای گفته شده در بالا (که سازمان انقلابیون

حرفه‌ای انجام می‌دهند با کارهای که توده کارگران در سازمان کارگران یعنی تشکلهای علنی پیش می‌برد) است. هر واحد کمونیستی مستقر در محل کار و زندگی کارگران و توده‌ها وظیفه دارد علاوه بر سازماندهی خواست‌های جاری و تشکلهای موجود صنفی، رفاهی، ورزشی و... از طریق پیشروان آن محیط و استتار خود در میان تشکلهای و افراد پیشرو در مبارزات روزمره شرکت کند و از طرفی با سازماندهی فعالیت مخفی در حوزه تبلیغ و ترویج بر اساس اهداف برنامه و اتصال خواست‌های موجود با اهداف فوق در مسیر اهداف سراسری عمومی (تحریم انتخابات، سرنگونی قهرآمیز رژیم و...) نیز فعالیت کند. و همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اقدام به ارتقاع تحرکات (اعتصاب و تظاهرات و...) و خواست‌های جاری (از سطح یک محل یا یک کارخانه به سطح منطقه‌ای یا سراسری) در جهت سرنگونی رژیم و شعارهای ثباتی (برقراری حکومت کارگری) به عنوان تنها آلترناتیو و جایگزین ممکن به جای رژیم اسلامی و نظام سرمایه‌داری حرکت کند.

رفقای شناخته شده و علنی با حفظ حضور خود در فعالیت‌های علنی نیروهای غیر علنی و مساعد را جذب کرده و بدون علنی کردن آن‌ها و بارعایت کامل امنیت کار مخفی نیروهای جذب شده را برای کار کمونیستی و مخفی کاری تربیت کرده سپس به تشکیلات مخفی متصل کنند. با توجه به پتانسیل عظیم جنبش کارگری و تحرکات و اعتصابات هر روزه آنان نیروهای جسور و پیشرو براحتی در این محیط‌ها رو آمده شناسایی می‌شوند از این جهت دسترسی به آنان ساده است البته کمونیست‌ها باید قبل از پلیس آن‌ها را شناخته و جذب و تربیت نمایند قبل از

اینکه به مهره سوخته تبدیل شوند. و همچنین یکی از وظایف مهم نیروهای کمونیست و انقلابیون شناسایی و سازماندهی ارتباط مخفی و سازمانیافته با این نیروها و تلاش برای ایجاد سلول‌های کمونیستی صد در صد مخفی در کارخانجات می‌باشد. لازم به تذکر است که کارگران پیشرو با توجه به محیط پادگانی کارخانجات با هر گونه علنی گری محفی رایج در تشکلهای علنی موجود شدیداً مخالف بوده و از آن‌ها فرار می‌کنند. از این لحاظ باید سعی نمود از شخصیت سازی اینترنتی دوری کرده و از علنی کردن نیروهای رزمنده در این محیط‌ها از لحاظ فعالیت کمونیستی اجتناب کرد. و سعی نمود در جهت ایجاد و رشد تشکیلات پیش رفت. پس از ایجاد تشکیلات (هسته و یا سلول کمونیستی) و متصل کردن آن به مرکز تشکیل دهنده چه باشد یا نباشد کارها بدون وقفه از طریق تشکیلات متصل به مرکز قوی به طور اصولی، سازمانیافته، مداوم و مستحکم به پیش خواهد رفت.

با توجه به ابعاد گسترده استفاده از تلفن همراه و حتی تلفن ثابت شناخته شده در محل کار و زندگی و اینترنت رژیم اسلامی در رد یابی، سرکوب و همچنین استفاده در بازجویی‌ها رعایت مسائل امنیتی در این موارد و برقراری ارتباط بسیار مهم و حیاتی است.

رفقا زمان را از دست ندهیم و برای جلوگیری از فاجعه شکست انقلاب ۵۷ و ظهور دیکتاتوری دیگر، برای سازماندهی اراده واحد کارگران و توده‌ها در جهت سرنگونی قهرآمیز نظام سرمایه‌داری ایران برای دست یابی به آزادی و سوسیالیسم، تنها و یگانه وسیله تشکیل حزب طبقه کارگر با شکل لنینی آن است.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر!

چرا دیکتاتوری پرولتاریا؟

کمونیست‌ها هرگز به مردم دروغ نمی‌گویند.

درست است که در ایران لایه‌های مختلف اجتماعی مانند زنان، دانشجویان، کشاورزان، کسبه جزء و گروه‌های مختلف قومی دارای مطالبات دموکراتیک هستند که روی زمین مانده است، و تمامی بخش‌های بورژوازی تا آن حدی ارتجاعی شده‌اند که نه تنها توان ارائه راه حل ندارند، بلکه خود مانعی سرراه امکان پذیر شدن مطالبات فوق می‌باشند. به همین دلیل کسب مطالبات بورژوا دموکراتیک نیز به عهده طبقه کارگر گذاشته شده است. اما این نباید باعث انحراف ما در اصول شده و برای انقلاب مرحله دموکراتیک در نظر بگیریم. بلکه انقلاب آتی بی هیچ چون و چرائی انقلاب سوسیالیستی است، که در برنامه اولیه خود باید مطالبات دموکراتیک را بگنجانند. در همین حال نباید اجازه داد جهت مبارزه برای بدست آوردن مطالبات دموکراتیک، جذب و جلب حمایت لایه‌های نامبرده برای پذیرش رهبری پرولتاریا با گذشت از اصول رخ بدهد. که گذشت از اصول باعث تنزل از مارکسیسم و تبدیل شدن به اپورتونیست می‌گردد، حذف دیکتاتوری پرولتاریا از برنامه مبارزات طبقه کارگر محصول چنین تعدیلی است. لنین می‌گوید:

" فقط پرولتاریا است - که در سایه نقش اقتصادی که در تولید بزرگ دارد - می‌تواند پیشوای همه توده‌های زحمتکش و استثمار شونده‌ای باشد که بورژوازی آن‌ها را در معرض آن چنان استثمار و ستم و فشار قرار می‌دهد که چه بسا از آن پرولتاریا کمتر نبوده بلکه شدیدتر است، ولی این توده‌ها را توانائی آن نیست که مستقلاً در راه رهایی خویش مبارزه نمایند... پرولتاریا هم برای در هم شکستن مقاومت استثمارگران و هم برای رهبری توده عظیم

اهالی یعنی دهقانان، خرده بورژوازی و نیمه پرولتارها، در امر "رو براه کردن" اقتصاد سوسیالیستی، به قدرت دولتی و سازمان متمرکزی از نیرو و قوه قهریه نیازمند است... گذار از جامعه سرمایه داری، به سوی کمونیسم تکامل می‌یابد، به جامعه کمونیستی بدون یک "دوران گذار سیاسی" ممکن نیست و دولت این دوران فقط می‌تواند دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد."

اگر چه ممکن است در میان انقلابیون، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها کسانی باشند که نمی‌خواهند مارکسیست - لنینیست باشند. اما ممکن نیست کسی دیکتاتوری پرولتاریا را قبول نکند در همین حال مارکسیست باشد. مارکسیسم انقلابی یعنی قبول تغییر حاکمیت از طریق انقلاب قهرآمیز، سرنگونی سیادت سیاسی سرمایه داری، در هم شکستن دولت بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا جهت حرکت به سمت سوسیالیسم و گذار از سرمایه داری به کمونیسم.

از آرای مارکس، انگلس و لنین در رابطه با دولت می‌توان چنین استنتاجی بدست آورد که دو نوع دولت طبقاتی وجود دارد و عبارتند از:

۱- دولتی که توسط طبقات استثمارکننده ایجاد می‌شود برای تداوم استثمار و جامعه طبقاتی که سرکوب‌کننده استثمارشوندگان است و نابودی این دولت فقط با انقلاب و قیام قهرآمیز امکان پذیر است که جای آن را دولت کارگری یا پرولتاریا می‌گیرد.

۲- دولتی که توسط طبقه استثمارشونده ایجاد می‌شود برای مقابله و جلوگیری از استثمار و در جهت نابودی جامعه طبقاتی. این دولت ضمن این که سرکوب‌کننده استثمارکنندگان است متناسب با زوال

استثمار و زوال طبقات در جامعه و نزدیک شدن به جامعه بی طبقه راه زوال تدریجی را طی می‌کند، این دولت همان دیکتاتوری پرولتاریا است.

لنین به نقل از مارکس می‌گوید: "زحمتکشان به دولت یعنی "پرولتاریائی" که به صورت طبقه حاکمه متشکل شده است" که راه زوال تدریجی را طی می‌کند نیاز دارند."

لنین در مورد آموزش مارکس نیز می‌گوید: "... همه انقلاب‌های پیشین (فئودالی به بورژوازی) ماشین دولتی را تکمیل نموده‌اند و حال آن که آنها باید خرد کرد و در هم شکست."

مارکس در ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ یعنی درست در روزهای کمون. به کوگلمان چنین نوشت:

"... اگر تونظری به فصل آخر کتاب "هیجدهم برومر" من بیفکنی، خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام می‌دارم: بر خلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود. بلکه در هم شکسته شود." بخشی از درس‌های که مارکس پس از بررسی و تحلیل کمون استنتاج کرده و به طبقه کارگر ارائه داده است عبارت است از:

کسانی که خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزین کردن دیکتاتوری پرولتاریا را قبول ندارند یا محافظه کارانه و به بهانه این که برخی از لایه‌های مختلف از انقلاب پرولتاریا فرار کرده به دامن بورژوازی پناهنده خواهند شد اصل مهم خرد کردن ماشین دولتی و جایگزین کردن دیکتاتوری پرولتاریا را پنهان می‌کنند. هر دو گروه به جرگه اپورتونیست‌ها تعلق دارند. اپورتونیست

جریان های مختلفی را شامل می شود که شعارهای گوناگونی را مطرح می کنند اما تمامی آن ها در مخالفت با در هم شکستن دولت بورژوازی و جایگزین کردن دیکتاتوری پرولتاریا و تابعیت از پارلمان با هم مشترک هستند. همچنین اپورتونیست ها در سه شعار عمده که هدف نهایشان هست، دارای اشتراک هستند و آن سه شعار عبارتند از:

۱- "حکومتی باشد که از پرولتاریا با حسن استقبال کند"

۲- مبارزه در راه امکان پذیر شدن "تغییر تناسب قوا در درون قدرت دولتی"

۳- برای بدست آوردن "تحصیل اکثریت در پارلمان و تامین تسلط کامل پارلمان به حکومت"

ممکن است در نقاط مختلف جهان شکل های دیگری از این شعارها بیان شوند اما در مجموع مفاهیم و مضامین همین سه شعار را دنبال می کنند. هر سه شعار نشان دهنده فرار از انقلاب، سازش طبقاتی و حفظ دولت به شکل سرمایه داری را پیش می گیرد. در مقابل اپورتونیست ها، مارکسیست ها قرار دارند که هدف مبارزه آن ها ایجاد "تغییراتی در تناسب قوا" نیست بلکه سرنگون ساختن بورژوازی، انهدام ماشین دولتی آن، انهدام پارلمانتاریسم، استقرار جمهوری شورایی کارگران مسلح... و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است. جریانات و افرادی وجود دارند که می گویند ما انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا، حکومت کارگری، سوسیالیسم و... را قبول داریم، اما وقت آن ها هنوز نرسیده است. (برخی از این افراد بدون اینکه خود بدانند پیرو کائوتسکی مرتد هستند) تمامی این جریانات و افراد، دارای مشابهت های تاریخی هستند که یا اپورتونیست بودند و یا مانند کائوتسکی به سوی اپورتونیسم تمایل داشته و دارند. سند اثباتی این ادعا گفته کائوتسکی است:

"ما حل مسئله مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا را با آرامش کامل می توانیم به آینده واگذار نماییم"

تحقیق در نوشته های کائوتسکی و دیگر

اپورتونیست ها نشان می دهد که مخالف در هم شکستن دولت سرمایه داری هستند. کسانی که انقلاب را دو مرحله ای می دانند، زمان فعلی را برای ساختن حزب مناسب نمی دانند، دیکتاتوری پرولتاریا را قبول ندارند، در هم شکستن ماشین دولتی را نمی پذیرند، انقلاب سوسیالیستی را به آینده موکول می کنند، همگی اپورتونیست هستند. لنین در بر خورد با کائوتسکی می گوید:

"... مطلب این است که آیا ماشین دولتی کهنه (که به وسیله هزاران رشته با بورژوازی مربوط بوده و سراپا غرق در رکود و کهنه پرستی است) محفوظ خواهد ماند؟ یا اینکه منهدم می شود و ماشین نوینی جایگزین آن می گردد. انقلاب نباید عبارت از آن باشد که طبقه نوین به کمک ماشین دولتی کهنه فرماندهی کند و اداره امور را در دست داشته باشد..."

لنین در نقد کائوتسکی می گوید:

"در همه جای این رساله (انقلاب اجتماعی - نوشته کائوتسکی) فقط و فقط از یکف آوردن قدرت دولتی صحبت می شود به عبارت دیگر آنچه فرمولی انتخاب شده است، که گذشت نسبت به اپورتونیست ها را در بر دارد زیرا به کف آوردن قدرت حاکمه را بدون انهدام ماشین دولتی کار ممکن می شمارد درست آن چه را که مارکس در سال ۱۸۷۲ در برنامه "مانفیست کمونیست" کهنه شده اعلام نموده بود، کائوتسکی در سال ۱۹۰۲ احیاء می کند."

از این گفته لنین دو موضوع عمده را در رابطه با اپورتونیست ها درک می کنیم:

به کف آوردن قدرت دولتی یعنی این که از مهره های سرمایه داری خلع ید کرده مهره های کارگری را به جای آن ها در دولتی که هنوز دارای ساختار بورژوازی است وارد کنیم که پس از مدتی به مهره های سرمایه داری تبدیل خواهند شد.

تمامی کسانی که تصرف قدرت را بدون برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تعقیب می کنند یا خود را معتدل می نامند نه تنها مارکسیست و انقلابی نیستند، بلکه اپورتونیست و کاملاً ضد انقلابی می باشند.

لنین می گوید:

"کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد هنوز مارکسیست نیست... مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد."

مارکس در رابطه با دولت پس از نابودی دولت سرمایه داری توسط انقلاب کارگری می گوید:

"... دولت، یعنی پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است..."

او باز ادامه می دهد:

"... بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است، مطابق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا..."

در نامه ای که مارکس به ویدرمایردر مورد کشفیات خود می نویسد چنین می گوید:

"... کار تازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است:

این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است.

این که مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می سازد.

این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هر گونه طبقات و بسوی جامعه بدون طبقات...

لنین می نویسد:

... سرنگونی بورژوازی فقط هنگامی عملی است که پرولتاریا بدل به طبقه حاکمه ای که قادر است مقاومت ناگزیر تا پای جان بورژوازی را در هم شکسته کلیه توده های زحمتکش و استثمارشونده را برای شکل نوین اقتصادی متشکل سازد.

وقتی سخن از دیکتاتوری می شود در اذهان ناآگاه که شناختی از تفاوت میان دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا ندارند یک برداشت ثابت و غلط ایجاد می شود. و دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری سرمایه داری یکی می داند یا حتی سرمایه داری را حامی دمکراسی و آزادی می داند و دیکتاتوری پرولتری را مخالف

دموکراسی و آزادی قرار می دهند. در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا مخالف صد درصد دیکتاتوری سرمایه داری بوده و خود ارایه کننده دموکراسی و آزادی بسیار گسترده که هر چه در مسیر پیاده کردن آزادی و دموکراسی پیش می رود به همان میزان خود رو به زوال می رود.

انگلس در رابطه با حق انتخاب می گوید:

"نمودار رشد طبقه کارگر، بیش از این چیزی از آن (حق انتخاب همگانی) عاید نمی شود. و با وجود دولت کنونی (دولت های بورژوازی) هیچگاه هم عاید نخواهد شد... وانگهی هر دولتی "نیروی خاص برای سرکوب" طبقه ستمکش است. لذا هیچ دولتی نه آزاد است و نه خلقی..."

لنین می گوید:

"شکل دولت های بورژوازی فوق العاده متنوع است. ولی ماهیت آن ها یکی است: این دولت ها هر شکلی داشته باشند در ماهیت امر حتما دیکتاتوری بورژوازی هستند. دوران گذار از سرمایه داری به کمونیست البته نمی تواند شکل های سیاسی فراوان و متنوع بوجود نیورد ولی ماهیت آن ها حتما یک چیز خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا."

مارکس می نویسد:

"... هر چند سال یک بار به ستمکشان اجازه داده می شود تصمیم بگیرند کدام یک از نمایندگان طبقه ستمگر در پارلمان نماینده آنان باشد و آنان را سرکوب نماید." لنین می گوید:

"پس: در جامعه سرمایه داری سر و کار ما با دموکراسی سرو ته زده، مختصر، کاذب، دموکراسی منحصر برای توانگران یعنی برای اقلیت است. دیکتاتوری پرولتاریا یا دوران گذار به کمونیسم، در عین سرکوب ضروری اقلیت یعنی استثمارگران، برای نخستین بار به مردم یعنی به اکثریت دموکراسی خواهد داد. تنها کمونیسم قادر است یک دموکراسی واقعا کامل بدهد... بر خلاف تصور پروسورهای لیبرال و اپورتونیست ها ی خرده بورژوا از دموکراسی سرمایه داری که ناگزیر محدود بوده و در خفا دست رد به سینه تھی دستان

می زند. و لذا سراپا سالوسانه و کاذبانه است - تکامل به پیش دیگر بطور ساده و مستقیم و هموار انجام نمی گیرد و دمبدم بسوی دموکراسی روز افزون تری نمی رود. نه، تکامل به پیش یعنی تکامل به سوی کمونیسم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا می گذرد و از طریق دیگر نمی تواند بگذرد، زیرا در هم شکستن مقاومت سرمایه داران استثمارگر از عهده هیچ کس دیگر ساخته نبوده و از هیچ راه دیگری ممکن نیست."

در اینجا دو مورد لازم به تذکر است:

این که در نظام دیکتاتوری سرمایه داری تنها توانگران امکان و اجازه استفاده از کالای آزادی و دموکراسی را دارند. و چون توانگران از نظر کمیت در اقلیت هستند نتیجه می گیریم در جامعه سرمایه داری دموکراسی و آزادی محدود و کم سطح است. در مقابل چون دیکتاتوری پرولتاریا از طرف اکثریت اجرا می شود دموکراسی و آزادی در اختیار اکثریت قرار می گیرد.

نمی توان بدون در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری از دیکتاتوری سرمایه داری و استثمارگری آن جلوگیری کرد. در طول ۲۰۰ سال گذشته این موضوع بارها به صورت عینی ثابت شده است که گروه ها و احزاب چپ و کمونیستی در دولت ها و پارلمان شرکت کرده اند و سال ها دولت را بدست گرفته اند اما حتی یک قدم نتوانستند از حوزه دلخواه سرمایه فراتر بروند. انگلس می گوید:

"... نیاز پرولتاریا به دولت از نظر مصالح آزادی نبوده بلکه برای سرکوب مخالفین خویش است و هنگامی که از وجود آزادی می توان سخن گفت آنگاه دیگر دولت هم وجود نخواهد داشت... رسالت هر دولتی برای پیاده کردن و حفظ حاکمیت یک طبقه و سرکوب طبقه دیگر است... وانگهی هر دولتی " نیرو خاص برای سرکوب" طبقه ستمکش است، لذا هیچ دولتی نه آزاد است و نه خلقی... مادام که دولت وجود دارد آزادی وجود نخواهد داشت. هنگامی که آزادی وجود داشته باشد دولت وجود نخواهد داشت."

سخن گفتن از آزادی و دموکراسی در نظام سرمایه داری در واقع فریبی بیش نیست که تحمیل حاکمیت یک طبقه (اقلیت کوچک) استثمارگر و نظام طبقاتی را به اکثریت جامعه پیش می برد. و به وسیله دولت طبقاتی نظام طبقاتی را حفظ می کند.

لنین می گوید: "دموکراسی برای اقلیت نا چیز، دموکراسی برای توانگران، این است دموکراتیسم جامعه سرمایه داری. اگر مکانیسم دموکراسی سرمایه داری را قدری از نزدیکتر مورد دقت قرار دهیم آنگاه خواه در جزئیات "بی اهمیت" و باصطلاح بی اهمیت حق انتخاب (شرط سکونت، محرومیت زنان و غیره) خواه در طرز کار موسسات انتخابی، خواه در مورد موانع عملی موجوده در سر راه حق اجتماعات ("تهی دستان" رادر اینیه اجتماعی راه نیست!) و خواه در سازمان صرفا سرمایه داری مطبوعات یومیه و غیره و غیره، همه جا پشت سر هم ناظر محدودیت دامنه دموکراتیسم خواهیم بود. این محدودیت ها، محرومیت ها، استثنائات و موانعی که برای تهی دستان ایجاد می شود بی اهمیت به نظر می آید به ویژه به نظر کسی که خود هیچگاه نیاز احساس نکرده و بازندگی توده ای طبقات ستمکش نزدیک نبوده است (و نه دهم و شاید هم نود و نه صدم پوبلیسیست ها و سیاستمداران بورژوا از این قبیلند) - ولی این محدودیت ها من حیث المجموع تهی دستان را از سیاست و شرکت فعال در دموکراسی محروم و بر کنار می نماید.

تفاوت های بین دولت پرولتاریا و دولت بورژوازی وجود دارد که عمده این تفاوت ها عبارتند از:

دولت بورژوازی برای حفظ وضعیت موجود، نظام طبقاتی و استثمار انسان از انسان است. اما دولت پرولتاریا برای تغییر وضعیت موجود، نابود کردن نظام طبقاتی و از بین بردن استثمار انسان از انسان خواهد بود.

دولت سرمایه داری با انجام وظایف خود هر روز خود را قوی تر می کند. اما دولت

پرولتاریا با انجام وظایف خود به زوال خود نزدیکتر می‌شود.

دولت سرمایه‌داری هر روز که بیشتر عمر می‌کند و هرچه قویتر می‌شود بند و بست‌های بیشتری برای مهار و محدود کردن دموکراسی و آزادی ایجاد می‌کند اما دولت پرولتاریا هر روز بیشتر پیش برود دموکراسی و آزادی بیشتری را امکان‌پذیر خواهد کرد.

در مجموع میزان دموکراسی با موجودیت و توان دولت رابطه معکوس دارد. بنا به گفته انگلس زمانی می‌توان از آزادی و دموکراسی سخن گفت که هیچ‌گونه دولتی وجود نداشته باشد. بر این مبنا پیشرفت دیکتاتوری پرولتاریا در انجام وظایف خود از یک طرف منجر به زوال خود (دولت به طور عام) و از طرف دیگر برقراری هرچه بیشتر دموکراسی و آزادی خواهد شد. در اینجا باید از ایجاد شبهه جلوگیری کرد در صورت بندی جدید سرمایه‌داری (نئولیبرالیسم) به کوچک کردن دولت اقدام می‌شود که هیچ ربطی به زوال دولت ندارد. وانگهی در دولت سرمایه‌داری فقط اقدام به حذف بخش‌های می‌کنند که مربوط به خدمات عمومی می‌باشند. دولت فقط ادارات و نیروی سرکوب‌گر آشکار و خدمات عمومی آن نیست. بلکه در اعمال دیکتاتوری سرمایه‌داری تمامی موسسات دولتی و خصوصی از جمله رادیو، تلویزیون، مطبوعات، دانشگاه‌ها و...

مجموعه دولت را تشکیل می‌دهند. بنابراین نمی‌توان و نباید دولت را به بخش‌های اداری، نظامی-آشکار خلاصه کرد.

دولت سرمایه‌داری وظیفه دارد دموکراسی و آزادی اندکی که در جامعه وجود دارد را به طور کامل در اختیار اقلیت جامعه قرار دهد حتی حافظ نابرابری در استفاده از آزادی و دموکراسی میان اعضای طبقه حاکم نیز هست که به طور رقابتی و بصورت کالا از آزادی و دموکراسی استفاده می‌کنند یعنی هر فردی از این اقلیت میزان استفاده اش از آزادی و دموکراسی بستگی به میزان سرمایه‌ای دارد که تصرف کرده است.

در بحث دولت نمی‌توان بدون پرداختن به تفاوت میان مارکسیست‌ها، اپورتونیست‌ها و آنارشئیست‌ها به نتیجه مطلوب رسید.

اپورتونیست‌ها در هم شکستن ماشین دولتی را نمی‌پذیرند بلکه هدف نهایی آن‌ها این است که می‌خواهند دولت را بکف آورند و عمده‌ترین شعارشان عبارتند از:

"حکومتی باشد که از پرولتاریا با حسن استقبال کند"

مبارزه در راه امکان‌پذیر شدن "تغییر تناسب قوا در درون قدرت دولتی"

برای بدست آوردن "تحصیل اکثریت در پارلمان و تامین تسلط کامل پارلمان به حکومت".

در رابطه با تفاوت مارکسیست‌ها با آنارشئیست‌ها گفته لنین را می‌آوریم که

کفایت در درک موضوع می‌شود.

"فرق میان مارکسیست‌ها و آنارشئیست‌ها در این است که ۱- اولی‌ها در عین اینکه نابودی کامل دولت را هدف خود قرار می‌دهند این هدف را فقط هنگامی عملی می‌دانند که انقلاب سوسیالیستی طبقات را نابود نماید و انجام این عمل را نتیجه استقرار سوسیالیسم می‌دانند. که کار را به زوال دولت منجر می‌سازد، دومی‌ها خواهان نابودی دولت در ظرف یک امروز تا فردا هستند و به چگونگی شرایط لازم برای عملی شدن این نابودی پی نمی‌برند.

۲- اولی‌ها این امر را ضروری می‌دانند که پرولتاریا پس از به کف آوردن قدرت سیاسی ماشین دولتی کهنه را تماما منهدم و ماشین تازه‌ای را که مرکب از سازمان کارگران مسلح طبق نمونه کمون باشد جایگزین آن سازد، دومی‌ها ضمن اینکه طرفدار انهدام ماشین دولتی هستند این موضوع که پرولتاریا چه چیزی را جایگزین آن خواهد نمود و چگونه از قدرت انقلابی استفاده خواهد کرد بکل برایشان تاریک است، آنارشئیست‌ها حتی استفاده از قدرت دولتی بوسیله پرولتاریای انقلابی و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را نفی می‌کنند. ۳- اولی‌ها خواستار آنند که پرولتاریا از طریق استفاده از دولت معاصر برای انقلاب آماده شود، آنارشئیست‌ها این عمل را نفی می‌کنند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

برقرار باد حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشانشان!

انحرافات موجود در جنبش کارگری: انحلال طلبی

انحلال طلبی یکی از موانع همیشگی پیش روی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است که با مخالفت با تشکیل حزب طبقه کارگر عملاً این طبقه را به دنباله‌روی و پیش‌مرگ بورژوازی تبدیل می‌کند.

از این جهت، از وظایف مبرم کمونیست‌ها این است که با انحرافات چون انحلال طلبی در جنبش کارگری امروز ایران به مقابله جدی برخیزند. چرا که به همان میزانی که بورژوازی همواره، سرکوب خشن و فاشیستی انقلابیون و کمونیست‌ها را در دستور کار خویش قرار داده، انحلال طلبیان نیز وقیحانه از ابراز علنی نیت خویش فروگذار ننموده‌اند و با صدور اعلامیه‌های رسمی، اعضاء سازمان‌های کمونیستی را به شکستن پوسته تنگ تشکیلات ترغیب نموده‌اند و بدین سان به مثابه دستیاران عملی بورژوازی به پرولتاریا ادای دین نموده‌اند.

انحلال طلبی و عدم اعتقاد به امر تحزب کمونیستی چیزی نیست مگر تظاهری از نفوذ بورژوازی در پرولتاریا، و امروز نیز بی‌گمان کسانی که احیای حزب غیر علنی را در زمره تخیلات مرتجعانه می‌پندارند و بر طبل عدم اهمیت و مضر بودن حزب غیر علنی می‌کوبند، در گروه انحلال طلبیان جای دارند.

لذا از مهم‌ترین وظایف کمونیست‌ها این است که امروز انحلال طلبی را در جنبش چپ تعریف و تشریح کنند و تمام زبان آن را برای کار آزادی طبقه کارگر توضیح دهند و با انحلال طلبی در اقسام اشکال آن مبارزه نموده و برای ایجاد و تحکیم حزب واقعی و مخفی طبقه کارگر، تمام توان خود را مصروف سازند.

مساله انحلال طلبی که بر سر آن مبارزه می‌شود، اکنون یکی از حیاتی‌ترین مسائل جنبش کارگری محسوب می‌گردد و بدون داشتن عقیده معینی نسبت به آن، نمی‌توان کارگری آگاه و کمونیستی تمام عیار بود.

انحلال طلبی، عبارت است از تلاش بخشی از روشنفکران برای ممانعت از تشکیل حزب یا سعی در انحلال آن (در صورت وجود) و تقلیل دادن سازمان حزب به تجمعی بی‌شکل و محدود ساختن آن در

چهاردیوار فعالیت علنی.

انحلال طلبیان، روشنفکران خرده بورژوازی هستند که از طرف بورژوازی ماموریت دارند هرزگی لیبرالی را در محیط کارگری وارد کنند، با این حساب انحلال طلبی چیزی مگر خروج از اصولیت کمونیستی و پیوستن به صف بورژوازی نیست.

منافع بورژوازی بر ضد دموکراسی واقعی و به طور کلی بر ضد انقلاب است و به دلیل پایگاه طبقاتی خود، خواستار نفی و انحلال حزب پرولتاریا است. بورژوازی به انواع وسایل، اندیشه‌هایی را که متوجه نفی سازمان و حزب طبقه کارگر است را رواج داده و از آنها پشتیبانی می‌کند و در این راه می‌تواند تنها به اصلاح طلبی (رفرمیسم) متوسل شود، و همه به خوبی می‌دانیم که اصلاح طلبی، یعنی تبلیغاتی که اشخاص در مورد لزوم اصلاحاتی انجام می‌دهند که مستلزم انهدام پایه‌های اساسی حکومت سابق نیست و با ابقای این پایه‌ها همساز است.

پس باید گفتار و کردار انحلال طلبیان درون جنبش کارگری را، با کردار بورژوازی لیبرال مقایسه کرد. انحلال طلبی، نه تنها عبارت است از نفی و انحلال حزب طبقه کارگر (انحلال طلبی در شرایط فعلی جلوگیری از تشکیل حزب است) بلکه هم چنین عبارت است از انهدام استقلال طبقاتی پرولتاریا و مشوب نمودن ذهن ایشان به وسیله ایده‌های بورژوازی، و مبارزه کمونیست‌ها با انحلال طلبیان، در واقع همان مبارزه کارگران پیشرو با بورژوالیبرال‌ها برای نفوذ در توده‌های مردم و روشن نمودن افکار و پرورش سیاسی آنان است.

این وظیفه کمونیست‌ها است که بتوانند در برابر رویزیونیسم، رفرمیسم و اپورتونیسم سنتا متشکل در ایران، نیاز به مارکسیسم انقلابی حزبیت یافته و پراتیک رو به رشد را توضیح دهند. حزبی که متشکل کننده پیشروترین عناصر طبقه کارگر و رهبران عملی جنبش کارگری است؛ حزبی که انحلال طلبیان آن را نفی می‌کنند و در این میان از اپورتونیست‌ها نیز پیش می‌افتند.

اگرچه میان انحلال طلبی و اپورتونیسم پیوندی برقرار است، اما انحلال طلبی تنها اپورتونیسم نیست. اپورتونیست‌ها حزب را در یک مسیر غلط و بورژوازی و در راه یک سیاست‌گذاری لیبرال هدایت می‌کنند، ولی از خود حزب روی بر نمی‌تابند و آن را منحل نمی‌کنند. انحلال طلبی آن چنان اپورتونیسمی است، که سرانجام به روی برتافتن از حزب منجر می‌گردد.

هم چنین مرز انحلال طلبی با رفرمیسم نیز کاملاً مخدوش است. گویی این مرز میان ایشان با رفرمیست‌ها نیز انحلال یافته است!

رفرمیست‌ها در جنبش‌های کارگری تمام کشورها وجود داشته و دارند، زیرا بورژوازی در همه جا به دنبال آن است که به طریقی کارگران را فاسد و مسخ نماید و آن‌ها را به مردگان خشنودی که هرگونه فکر رهایی از بردگی را کنار گذاشته‌اند مبدل سازد.

رفرمیست‌ها، همان انحلال طلبانی‌اند که کارگران را با رویای حزب علنی و قانونی خواب می‌کنند.

اگرچه انحلال طلبیان مدعی آن هستند که رفرمیست نیستند و هرگز بیان نداشته‌اند که رفرم همه چیز است و هدف نهایی (سوسیالیسم) هیچ چیز، اما در عمل انحلال طلبیان با نفی و بی‌اعتبار ساختن حزب طبقه کارگر و مشی آن و گسستن از آن، خود را به رفرمیسم محدود می‌کنند و درست در هنگامه‌ای که جنبش اقتصادی کارگران شعارهایی فراتر از رفرمیسم اتخاذ می‌کند، خشم و لعن و حملات انحلال طلبیان را بر می‌انگیزد.

بنابراین انحلال طلبیان در حرف رفرمیسم را به عنوان یک اصل رد می‌کنند (و حتی گاه آن را دسته‌بندی می‌کنند و هر دسته را جداگانه می‌کوبند) اما در عمل همواره بدان می‌چسبند.

انحلال طلبیان از مارکسیسم بریده، با حملات خود به نفس وجود سازمان مارکسیستی و حزب لنینی و با تخریب انضباط حزبی و با پشتیبانی از رفرمیسم و سیاست‌گذاری لیبرالی، تنها به سازمان‌شکنی جنبش طبقه کارگر می‌پردازند.

انحلال طلبان در دلایل خود بر احزاب تا کنون موجود در ایران (و حتی در جهان) دلایل متظاهرانه‌ای نظیر تعدد احزاب را طرح می‌کنند که همواره مخرب و مانع وحدت طبقه کارگر بوده است.

البته شکی نیست که تعدد سازمان‌ها و احزاب چپ و پراکندگی فعالان چپ جنبش کارگری و تکثر خط و خطوط چپ در حال حاضر بر جنبش کارگری جدا تأثیر منفی دارد، اما با آسیب‌شناسی و بررسی علل این پراکندگی نیروها، به مثابه معضلی برای اتحاد عمل آن‌ها، به درک این نکته دست پیدا می‌کنیم که انتقال و تکامل احزاب و سازمان‌های چپ رادیکال غیر کارگری از دوره انقلاب ۵۷ به احزاب و سازمان‌های چپ انقلابی کارگری به دلایل چندی با مشکل و پیچیدگی‌هایی همراه بوده است، که مهم‌ترین آن‌ها سرکوب وحشیانه چپ در دهه ۶۰ بوده است، که امکان بازیابی و تدوین استراتژی‌های دقیق منطبق بر شرایط عینی طبقه کارگر را علیرغم درک ضرورت گذار به چپ انقلابی کارگری برای این سازمان‌ها و احزاب منتفی ساخته است.

اما این دلیل به هیچ وجه نمی‌تواند دال بر مضر بودن و ناکارآمدی احزاب سیاسی چپ انقلابی کارگری باشد (چنان که انحلال طلبان می‌گویند)، بلکه تنها باید با حساس‌سازی فعالان و پیشروان کارگری، آنان را نسبت به بازخوانی هرچه سریعتر پروژه چپ و تلاش برای ایجاد صفوف جدید در چپ ایران ترغیب نمود، نه آن که حکم به انحلال و نابودی نفس حزب طبقه کارگر داد!

پس از تعریف مفهوم انحلال طلبی، اگر بخواهیم آن را در جنبش کارگری کنونی توضیح دهیم نیاز به پیدا کردن ما به ازای عینی آن در درون جنبش کارگری داریم، و می‌بایست با یافتن مصادیق انحلال طلبی، آنها را یک به یک مورد بررسی قرار دهیم.

دروشته حاضر به یکی از بارزترین مصادیق انحلال طلبی و توضیح آن در جنبش کارگری کنونی می‌پردازیم:

جنبش لغو کارمزدی

فعالان و طرفداران جنبش لغو کارمزدی مدعی آن هستند که جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری را در شکلی به مراتب پیگیرتر، رزمنده‌تر و مناسب‌تر با نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر در دنیای معاصر پیش می‌برند. اما این تنها ادعای ایشان است و باید دید که مستندات ایشان برای اثبات این مدعا تا چه حد قابل اعتنا

است. تا کنون نیز نقدهای بسیاری بر آراء پیشروان و رهبران!!! این جنبش از سوی جریانات مختلف وارد آمده است، که از سوی افراد شاخص مورد انتقاد این جنبش پاسخ‌های ضعیف و ناتوانی را در پی داشته است و اخیراً این جریان در جنبش کارگری رو به افول گزرده و بسیار کم‌رنگ گردیده است.

نقطه گرهی مباحث حکیمی- پایدار و هم فکرانشان مربوط به امر حزبیت می‌شود. آن‌ها تقلاً می‌کنند بر مضرات و مفساد نفس تحزب و سازمان مند بودن مبارزات ضد سرمایه داری تاکید نمایند، یعنی بیان این مساله که حزبیت چپ پیشروان کارگری را از توده کارگران جدا می‌کند.

از نظر ایشان نفس تشکل در سازمان سیاسی و حزب، به فعالیت‌های پیشروان جنبش کارگری خصلت فرقه‌ای می‌دهد. برجسب سکتاریسمی که طرفداران جنبش لغو کارمزدی به مجموعه احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ تا کنون موجود (و بالتبع احزاب و سازمان‌های چپی که احیاناً در آینده‌ای نه چندان دور اعلام وجود نمایند) می‌زند، ناشی از فقدان افق سیاسی است که مانع از این می‌شود که ایشان قادر به درک تفاوت سیاست‌های احزاب گوناگون و جریانات چپ در حال حاضر باشد و موجب آن می‌گردد که ایشان از ابراز صریح مواضع سیاسی خود اجتناب نمایند.

در واقع حکیمی- پایدار و رفقایانشان میل به ضد سرمایه‌داری بودن را با تمایلات حاوی عناد با حزب و سازمان لنینی (اراده باوری) و خوش بینی بر نگرش جنبشی (خود به خودی گرایی) تلفیق می‌کنند و سنتزی از آن بیرون می‌آورند که آن را جنبش لغو کارمزدی نام می‌گذارند و بر سر این طبل توخالی هیاهوی بسیار می‌کنند و ما می‌خواهیم بررسی کنیم که مرزهای طرفداران جنبش لغو کارمزدی در کدام نقاط گرهی با انحلال طلبان خلط می‌شود.

لذا باید به تمایزی که در برخورد ایشان با چپ انقلابی و چپ رفرمیست (سازشکار) وجود دارد اشاره نمود.

چپ سازشکار و رفرمیست، از آن جایی که بدون قصد سرنگونی رژیم و با چشم‌انداز الغای مناسبات سرمایه‌دارانه، به سربازگیری از درون کارگران می‌پردازد، و در مدار قوانین و چارچوب‌های سرمایه اصلاحات ناچیزی را مد نظر دارد و از آن جایی که بر طبل علنیت می‌کوبد و فعالیت مخفی را مطرود اعلام می‌کند، مورد طعن

و لعن حکیمی- پایدار و امثالهم نخواهد بود! چراکه این چپ سازشکار عملاً جنبش کارگری را به قول حکیمی آسیب پذیر و ناتوان از متشکل شدن نخواهد کرد و امکان این ادعا که « فعالان کارگری به جنگ نظام سیاسی و برای براندازی آمده‌اند، پس حششان است که سرکوب شوند » را منتفی می‌کند.

بنابراین جناح راست جنبش کارگری و احزاب مرتبط با آن مخاطب آقای حکیمی نیستند، هرچند که گرایش‌های راست و رفرمیست در جنبش کارگری همگی احزاب متبوع خود را دارند، بلکه نوک پیکان حمله ایشان آن دسته از کمونیست‌هایی را هدف گرفته است که با چشم انداز سرنگونی رژیم و ایجاد سوسیالیسم کارگری در جنبش کارگری حضور دارند و به زعم آقای حکیمی این گروه هستند که مانع تشکل‌یابی کارگران و زمینه ساز سرکوب کارگران از جانب رژیم می‌گردند!!!

ایشان اگر خود را رفرمیست نمی‌پندارند باید به این سوال اساسی پاسخ دهند، که اگر مبارزه طبقه کارگر نبرد و ستیز با طبقه سرمایه‌دار است، و اگر حزب طبقه کارگر ابزار تصرف قدرت است، چگونه امکان دارد چنین ابزار و سلاحی در درون جامعه سرمایه‌داری به طور آزاد و علنی وجود داشته باشد و بتواند رسالت براندازی را به نتیجه برساند؟

بدیهی است که آقای حکیمی و دارودسته شان نعل وارونه می‌زنند و خانفانه رو به بورژوازی اعلام می‌کنند «ما برانداز نیستیم و براندازان را نیز دوست نمی‌داریم». در واقع ایشان در مقاطع مختلف این را ثابت می‌کنند و به صورت ضمنی مسئولیت برخورد با عناصر کمونیست در جنبش کارگری را نیز داوطلبانه می‌پذیرد.

عجیب است اما واقعی! کسانی که خیال می‌کنند تلاششان برای ایجاد اتحاد و ارتقاء آگاهی سوسیالیستی در میان کارگران در هر گام به سد دیکتاتوری موجود بر نمی‌خورد، یا خیلی ساده لوح اند یا کاملاً مطمئن از این که روایتشان از سوسیالیسم کاری به کار دیکتاتوری موجود ندارد! و بسیار جالب‌تر این که ایشان معضل اساسی را در سازمان‌ها و احزاب چپ پیدا می‌کنند!

طرفداران جنبش لغو کارمزدی که بسیار نگران سردرگمی کارگرانند می‌گویند اگر کارگران نیروی پیکار طبقاتی خویش را در کلاف سردرگم تقسیم‌بافی‌های حزبی و

که با نظام سرمایه‌داری در کلیت اقتصادی - سیاسی‌اش مبارزه می‌کنند.

چنین احزابی ناگزیر از اتخاذ شیوه‌های مخفی فعالیت‌اند، اما می‌باید این شیوه‌ها را با خلاقیت با شیوه‌های علنی که شکل طبیعی اعتراض و مبارزه توده‌های کارگران است ترکیب و تلفیق کنند.

چنین حزبی باید مبتنی بر اتحاد داوطلبانه آگاه‌ترین و بهترین مبارزان طبقه کارگر در کلیه عرصه‌های مبارزه سیاسی و نظری و اقتصادی باشد تا هماهنگی و وحدت مبارزات متنوع کارگران را، در عین گوناگون بودن اشکال و عرصه‌های مبارزه طبقه کارگر تامین کند.

منظور کلی آن که بر خلاف نظر انحلال‌طلبان باید حزب پیشرو طبقه کارگر را در مطلوب‌ترین شکل آن ساخت، نه آن که طومار حزبیت را با استدلال‌های واهی و بهانه‌جویانه یک شبه در هم پیچید.

گره اصلی ایجاد تشکل اسم گذاردن، همگی چیزی جز توجیه فقدان دور زدن آسیب‌شناسی مسئولانه چپ و احزاب و سازمان‌های آن در ایران با در نظر داشتن افق سیاسی مشخص، نبوده و نیست.

فراخوان به تعطیلی احزاب انقلابی (کارگری یا غیر کارگری) و تعطیل هرگونه کار مخفی سیاسی، تحت رژیم‌های دیکتاتوری توسط انحلال‌طلبانی که اغلب سیاست‌های کارگر- کارگری را پیش می‌برند، عملاً کارویژه گروه‌های فشار ضد کمونیستی است.

انتقاد به خصلت غیر کارگری سازمان‌های چپ رادیکال از دوره انقلاب ۵۷ به این سو و اصلاح سبک کار بیگانه با شرایط زیست و کار طبقه کارگر، یک نتیجه طبیعی بازبینی تجربه چپ تا کنون موجود بوده است. با وجود تجربه انقلاب بهمن ۵۷ و درک ضرورت گذار به برهه‌ای از تاریخ چپ که در آن احزاب انقلابی کارگری وجود خارجی داشته باشند ما را به تشریح حزب مطلوب طبقه کارگر در شرایط کنونی وا می‌دارد.

برخلاف انحلال‌طلبان، کمونیست‌ها به خوبی می‌دانند که باید در پی احزاب و سازمان‌های سیاسی بود که برای به قدرت رسیدن طبقه کارگر مبارزه می‌کنند و نه برای به قدرت رسیدن حزب خودشان! احزابی که نه فقط با رژیم سیاسی حاکم،

سندیکالیستی، دموکراتیک و سوسیالیستی یله کرده باشند، شکست تنها سرنوشت این جدال خواهد بود.

اما چگونه ممکن است پیکار طبقاتی کارگران آگاهی که به ضرورت لغو کارمزدی رسیده‌اند، و در قالب یک حزب متشکل شده‌اند، به نتیجه نرسد اما به شکل خودبه‌خودی بدون انسجام و برنامه به پیروزی بیانجامد؟ و مضحک‌تر این که چگونه ایشان هیچ‌گونه تفاوتی میان برنامه‌ای که گرایش سوسیالیستی دارد و برنامه‌ای که صرفاً خواست‌های دموکراتیک را بدون افق سوسیالیستی منعکس می‌کند قائل نیستند و سخن از لغو کارمزدی می‌کنند؟ کدام رهنمود کلاف سردرگمی برای کارگران ایجاد می‌کند؟ حزب طبقه کارگر یا تئوری پردازی‌های غیر واقعی و غیر طبقاتی که فرقی بین حزب و سندیکا، برنامه سوسیالیستی و دموکراتیک... قائل نیست و تنها از یک امر ذهنی ماتقدم بی‌شکل در قالب یک جنبش دفاع می‌کند؟

تمام احزاب و سازمان‌های چپ تاریخ ایران را نمایندگان بورژوازی در لباس حمایت از منافع کارگران خواندن، حزبیت و مبارزات چپ انقلابی علیه رژیم‌های دیکتاتوری را در تضاد با منافع کارگران تبلیغ کردن، حضور فعالان متمایل به سازمان‌های چپ در جنبش کارگری را

زنده باد سوسیالیسم!

پیش به سوی مبارزه با انحرافات و موانع موجود

در راه تشکیل حزب طبقه کارگر

در شماره گذشته نشریه «انقلاب سرخ» (ارگان جبهه واحد کارگری) و در بخشی از مقاله «پیش به سوی تشکیل هسته های مخفی کمونیستی» به آسیب شناسی مختصر و کلی ای از احزاب و سازمان های به اصطلاح چپ خارج از کشور پرداختیم. در همان مقاله اشاره کردیم که چند عامل را به عنوان موانع و چالش های اساسی ای که موجب شده تا هیچ یک از این احزاب و سازمان ها نتوانند کارکردی را که برای حزب طبقه کارگر در نظر می گیریم، داشته باشند را مورد اشاره قرار دادیم. از جمله این دلایل می توان به موارد ذیل اشاره کرد (البته پیشاپیش باید بگوییم تک چهره های کمونیست باقی مانده، هدف ما نیستند):

نداشتن ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر واقعا موجود ایران.

ناکارآمدی، ذهنی، غیر واقعی و غیر عملی بودن و... برنامه این احزاب که به صورت کاملا ذهنی و به دور از شرایط عینی و پرائیک لازمه چنین امری ساخته شده است. در این مورد ما به یک دسته بندی قائل شدیم که از یک طرف دربرگیرنده طرز تفکری بود که سازمانی را سازمان طبقه کارگر می دانست که دارای کامل ترین، دقیق ترین، مارکسیستی ترین برنامه باشد و از سوی دیگر طرز تفکری را نمایندگی می کرد که از هم اینک بر کامل بودن برنامه خود واقف بود!!! و لازمه تبدیل شدنش به عالی ترین سازمان کمونیستی کارگران را ارتباطش با طبقه کارگر می دانست و البته در همین امر هم به دلیل راهکارهای ناشی از برنامه اش، شکست خورده بود. بدین ترتیب است که جنگ برنامه ها، سخن پراکنی ها، یاهو بافی ها و... در میان این سازمان ها و احزابی که بوی تعفنشان با هر رویدادی در ایران بیش از پیش به مشام می رسد، درگرفته و این فسیل های تاریخی نشده و یا تاریخی شده بازمانده از انقلاب

شکست خورده ۵۷ را در لاکه از خودفریبی، عوام فریبی، سکتاریسم و... فرو برده است. و همین جنگ برنامه ها و تئوری بافی ها است که از مارکسیسم و کمونیسم کاریکاتوری می سازد در قامت یکی، و از این یکی، کاریکاتوری در قامت سه حزب!!!

خارج نشینی (آن هم در کشورهای همچون سوئد، فرانسه، انگلستان، آمریکا و...) و تقلید کورکورانه از احزاب به اصطلاح سوسیال دموکرات اروپای دهه های ۱۹۰۰ و اروپای امروز، این سازمان ها و احزاب را به نوعی علنی کاری مفتضحانه توأم با خرده کاری کشانده است و انگار مغز کوچک اینان یارای باور و درک این مطلب ساده را ندارد که دموکراسی بورژوازی اروپایی- آمریکایی اساسا با مدل ایرانی آن متفاوت است و لذا اینان بر اساس باورها، امکانات و... خود دست به پاره ای کارها می زنند که اساسا و با توجه به شرایط ایران نه تنها هیچ خدمتی (حتی در جهت برنامه خودشان. البته برنامه نوشته شده شان!! چرا که اساسا در بسیاری از این سازمان ها یا اساسا عملکرد مغایر با برنامه است و یا برنامه با نام کارگری، بیشتر آرزوی به گور رفته بورژوازی ملی و یا سوسیال دموکراسی ایرانی را تداعی می کند تا یک برنامه کمونیستی را) نکرده است که گاه فعالیت داخل را نیز با معضله های متعددی (همچون وظیفه پاسخ داشتن برای خطاهای خارج نشینان) روبرو کرده است.

فروختن خرده بورژوازی ایران که عملا و با یک تحلیل مارکسیستی می توان تقریبا تمام احزاب و سازمان های گذشته را تظاهر آمال و آرزوهای این خرده بورژوازی دانست، باعث شده است تا این سازمان ها و احزاب نتوانند پایگاه گذشته را داشته باشند چرا که سازمان ها و احزاب رنگارنگ دیگری نیز در همین ایران به وجود آمده است که به مراتب نمودار بهتری برای

خواست های خرده بورژوازی باشند و نیازی نیز به شعار سرنگونی نخواهد بود. ما این دلایل و برخی دلایل ناگفته دیگر را به عنوان عوامل سقوط و شکست سازمان ها و احزاب خارج نشین، تعریف کرده و مورد شناسایی قرار دادیم اما در بخشی دیگر ما موظفیم به آسیب شناسی و یا تلاشی برای پایان دادن به توهم موجود در فعالین داخل ایران، نسبت به این سازمان ها و احزاب، نیز بپردازیم. این عامل که شاید بتوان از آن به عنوان یکی از مهمترین دلایل تشتت ها، پراکندگی ها و عدم توافق ها برای تشکیل یک سازمان منسجم، نام برد، امروزه به یکی از چالش های عینی و ذهنی تبدیل شده است که هر چند می توان تا حدی به درستی به این موضوع قائل بود که رشد جنبش کارگری و پویه تاریخ به طور خود به خودی و طبیعی، کلیت جنبش که شامل فعالین آن نیز می شود را به سمتی سوق می دهد که بسیاری از این توهّمات فرو خواهد ریخت اما به هیچ وجه نافی وظیفه هسته های کمونیستی و فعالین آن در قبال نقد کوبنده این توهّمات نخواهد بود بلکه بلعکس آن را مورد تاکید نیز قرار داده است.

لذا ما موظفیم در جای خود و با اولویت بندی وظایف، این مورد را نیز مورد توجه قرار دهیم و با انجام چنین وظایفی است که می توانیم بر بخش مهم و بزرگی از وظایف تئوریک و کار ذهنی لازم برای تشکیل حزب طبقه کارگر، فائق آیم و با پیوند این بخش با کار عملی و عینی کمونیستی در ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر، حزبی آن چنان محکم و استوار پدید می آید که یکبار برای همیشه به سلطه بورژوازی خاتمه خواهد داد.

اما برای شناخت درست تر از مسیر چنین حرکتی (نقد کوبنده و مبارزه جویی با توهّمات فوق الذکر) ابتدا بایستی روش و منطق چنین مبارزه ای را مورد شناسایی قرار داد. لذا ما معتقدیم:

همگی عملا در جناح های رفرمیست و سازشکار با سرمایه داری قرار می گیرند. از این رو است که ما معتقدیم جریان های همچون «راه کارگر» به خودی خود خطری برای جنبش کارگری نیستند بلکه آنجا خطرناک می شوند که عملا با استفاده از نمای بیرونی به اصطلاح خوب خویش که در پس آن موجی از خرده کاری، رفرمیسم، تجدیدنظرطلبی، مصالحه با بورژوازی و... نهفته است، اگر با آن ها مبارزه نشود و به حال خویش رها شوند، نیروهایی را جذب خواهند کرد، انرژی را از جنبش خواهند گرفت، آن را به مصالحه جویی و خواهند داشت و... و سرانجام تمامی آن را در دامان جریان های اکثریتی- توده ای رها خواهند ساخت.

از این رو است که ما مبارزه تئوریک با سازمان هایی از این دست را لازم و ضروری می دانیم و می کوشیم با بازخوانی برنامه های آنان، عمق رفرمیسم و سازشکاری و فریب آن ها را آشکار سازیم.

برنامه سازمان «راه کارگر»

الف) «راه کارگر» و برداشت از سوسیالیسم

«سوسیالیسمی که ما برای آن مبارزه می کنیم تنها می تواند در چارچوب جامعه ای مستقر شود که در آن اراده و کنترل مشترک، برابر و دموکراتیک زنان و مردان از همه ملیت های ایران بر سیاست و اقتصاد کشور مسلط بوده و در عین تلاش برای شکوفایی اقتصادی، حفظ محیط زیست را مد نظر قرار دهد». (برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر)

گویی می خواهند ابتدا جامعه ای داشته باشند که «در آن اراده و کنترل مشترک،...» و سپس در چنین جامعه ای است که مبارزه برای سوسیالیسم انجام می شود تا به استقرار سوسیالیسم برسیم و گویی چنین جامعه ای در جوامع ماقبل سوسیالیسم در ایران، خواهد توانست به وجود آید!!! نمونه ای از سردرگمی را در همین آغاز بیانیه به وضوح خواهیم دید.

«راه کارگر» مفاهیمی را به عنوان پیش فرض های استقرار سوسیالیسم مطرح می کند که تماما تنها هنگامی به صورت واقعی اتفاق خواهند افتاد که سوسیالیسم مستقر شده باشد. به عبارت دیگر تمام عوامل ذکر شده، همگی از عوامل تبعی سوسیالیسم هستند و نه پیش فرض های برپا دارنده آن!! در جوامع ماقبل سوسیالیسم (حتی در دوران گذار که کاملا از دید راه کارگر بلاموضوع است - دوران گذار یا همان دیکتاتوری پرولتاریا-) از آن جا که

مخفی، نیمه مخفی و علنی در میان کارگران و انجام سه وظیفه سترگ تبلیغ، ترویج و سازماندهی در میان کارگران و دخالت دادن همیشگی و اصلی و اساسی آن ها در سازمانیابی) و از سوی دوم، نقد کوبنده و برآیی که بتواند انحرافات این سازمان ها را چه در بعد برنامه ای و چه در بعد عملی برای فعالین و به تبع آنان برای کارگران روشن سازد.

آری، پرداختن به سوبیه دوم چنین حرکتی که از وظایف اساسی کمونیستی است از منظر ما بایستی از روشن ساختن تناقضات آشکار برنامه ای- عملی و البته درس گرفتن از این انحرافات آغاز شود.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

یکی از سازمان ها و احزابی که هدف اصلی مطالب فوق الذکر هستند، «سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)» می باشد. اما چرا ما برای شروع، این سازمان را انتخاب کرده ایم؟

سازمان «راه کارگر» یکی از سازمان هایی است که با توجه به سابقه گذشته خود، مبانی و مفاهیمی که در آن زمان بیان کرده است، برخی مقالاتی که به رشته تحریر درآورده اند و... به هیچ وجه نمی توان آن را دارای سابقه ای بد یا با انحرافات بالا (در بعد تئوریک) دانست. به عنوان مثال می توان به افرادی همچون «علیرضا شکوهی» که مقاوم و قدرتمندانه ایستادند، برخی مقالات و بیانیه های این سازمان در گذشته که رنگ و بوی به مراتب بهتری از بسیاری جریان های داشت و... اشاره کرد.

این سابقه نسبتا مثبت موجب گشته است که سازمان تحت سرپرستی «شالگونی» نیز با شعارهای پرطمطراق و به ظاهر انقلابی، عوام فریبی و... خود بتواند به سمتی حرکت کند که جلب بخشی از فعالین کارگری، دانشجویی و... را در سرلوحه اهداف خویش قرار دهد و بکوشد تا با نفوذ در بخش هایی خاص از جنبش چپ، خود را به عنوان یکی از خطوط فراوان در این جنبش مطرح سازد. نگرانی اصلی نه در آن جا که این سازمان راست، می تواند دگرگونی اساسی ای در روش های به شدت راست روانه توده ای- اکثریتی ایجاد نماید و از این طریق اموراتش را بگذراند که در این امر نهفته است که ما معتقدیم در جامعه امروزی ایران و با شرایطی مشابه با سرمایه داری ایران، راه میانه ای وجود ندارد و یا سوسیالیسم واقعی پیروز خواهد بود و یا جنبش های راست چپ، سوسیال دموکرات و از این دست جریان های که

1. توهم های موجود و اعتقاد به درستی یکی از مسیرهای پیش گویانه احزاب و سازمان های خارج نشین، در وهله اول به خوانش غیرمارکسیستی و تحلیل غیرمنطقی، غیرکمونیستی و نادرست از میزان تطابق برنامه ها و تزه های احزاب رنگارنگ جدید بنا شده یا بازمانده از سال ۵۷ با منافع امروزی، عینی و راه گشای طبقه کارگر، بازمی گردد.

در وهله دوم، جنبش ما بایستی همان گونه که «ولادمیر ایلچ» در پس گفتاری بر «چه باید کرد؟» یادآور می شود، وظیفه فائق آمدن بر توهمات، رویکرد به گذشته، علایق سرکوب شده، بازگشت های ذهنی و در یک کلام بر احساس نوستالژی از نو زنده شده نسبت به سازمان ها و احزاب خارج نشین که به گرفتار آمدن در خرده کاری و مشی غیرکمونیستی این سازمان ها می انجامد، را در دستور کار خویش قرار دهد.

بخش بزرگی از این توهمات با مرور زمان فرو ریخته و به کلی عیان شده است (توجه کنید به «سازمان اکثریت» و «حزب توده ایران») و یا در حال عیان شدن است (توجه کنید به «فراکسیون کمونیستی سازمان اکثریت») و بخش دیگر نیز ناگزیر بایستی فرو ریزد. اما آن چه در این جا اهمیت می یابد، آن است که روشن سازیم، بسیاری از سازمان ها و احزاب موجود درست از همین نکته که باعث رسوایی جریان های اکثریتی- توده ای شده است به همراه لفاظی های کمونیست مابانه، جمله پردازی های انقلابی و... سود برده، ظاهر را در پس باطن پنهان ساخته و می کوشند با نفوذ در میان جریان های کارگری، دانشجویی، زنان و... پایگاهی برای خود بدست آورند و مشتری ای بیابند بر تئوری های پوسیده، بورژوا محور، رویزونیستی و اپورتونیستی خویش!!! نکته، درست در همین جا است که روشن سازیم انحرافات عملی- برنامه ای اینان را و روشن سازیم چگونه تیشه بر دست گرفته و بر ریشه کارگران، فعالین کارگری، دانشجویی و... می زنند تا یاری گر سرمایه داری دمنش ایرانی باشند.

از نظر ما روش مبارزه با چنین توهمات و به تبع آن چنین سازمان هایی، روشی است دوسویه. از سوی اول بایستی اینان را با قدرت توفنده جنبش و حرکت آگاهانه و سازمان یافته کارگران به زباله دان تاریخ حواله داد (که این امر از مسیر کار عملی و پیگیر در سازماندهی توده های کارگری می گذرد و کاری است بس عظیم و دشوار که میسر نمی شود مگر با حضور مستمر

می‌بایند کاملاً متفاوت از آن چه مد نظر ما است).

«راه کارگر» سرنگونی جمهوری اسلامی را اولین گام در راه تحقق سوسیالیسم می‌داند. اما ما بایستی نشان دهیم که این تنها سرنگونی جمهوری اسلامی نیست که راه را برای تحقق سوسیالیسم باز می‌کند بلکه سرنگونی دولت سرمایه‌داران و تمام متعلقات آن است که به آغاز راه سوسیالیسم می‌انجامد. به عبارت دقیق‌تر فرق مطالب در این جا است که ما سرنگونی تمام مظاهر و نهادهای سرمایه‌داری را آغاز راه می‌دانیم و آن‌ها سرنگونی جمهوری اسلامی را!! و درست از همین جا است که در ادامه «راه کارگر»، **مجلس موسسان** را به ما پیش‌کش می‌کند و نه ارگان واقعی کارگری یعنی **شوراهای نمایندگان کارگران** را و درست در همین جا است که «راه کارگر» مخلوطی تهوع‌آور و متعفن از خواسته‌های سوسیالیستی آلوده شده به لکه کثیف بورژوازی به ما ارائه می‌دهد.

«مجلس موسسان متکی بر انقلاب که با رای آزادانه تمام مردم دعوت شود و حکومت را به اکثریت جمعیت کشور منتقل کند، نخستین تجلی آرای عمومی و به همین دلیل نخستین سنگ بنای دموکراسی خواهد بود» (ما در این جا بحث مجلس موسسان را موقتاً می‌پذیریم و صرفاً به تناقضات آشکار لیبرالیستی «راه کارگر» طبق بیانات خودشان می‌پردازیم اما در ادامه انتقادات خود به همین مجلس موسسان را نیز بیان می‌داریم).

اما این مجلس موسسان چه کارهایی بایستی انجام دهد؟ وظیفه این مجلس قراردادن پاره‌ای خواسته‌های **فوری** به عنوان پایه قانون اساسی نوین ایران است. این خواسته‌های **فوری** در چند بعد تدوین شده‌اند. اما ما ابتدا به جالب‌ترین وظیفه‌ای که در بعد سیاسی برای چنین مجلسی در نظر گرفته شده است، خواهیم پرداخت.

«حمایت از جنبش‌های فمینیستی مترقی و حمایت از تشکل مستقل زنان جهت کسب آزادی و برابری و پیگیری مطالبات خود **چه در جامعه سرمایه‌داری و چه در شرایط گذار به سوسیالیسم**» (تاکیدها همه از ما است). (برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر)

ابتدا اجازه بدهید از این که «راه کارگر» نشان داده که نام «شرایط گذار به سوسیالیسم» را شنیده است، تشکر کنیم!!

اما سپس، می‌گویند: «چه در جامعه سرمایه‌داری و...»!!!! مگر جامعه سرمایه‌داری قبلاً با سرنگونی جمهوری اسلامی و رسیدن به «حقوق بشر»، «رفع

لحظه‌ای در عمر خویش سوسیالیست و کمونیست بوده باشد یا تنها دو خط از مبانی سوسیالیسم علمی خوانده باشد، به راحتی متوجه می‌شود لذا از آن جا که نمی‌توان باور کرد که در سازمان تحت سرپرستی «شالگونی» هیچ کسی که دو خط از مارکسیسم خوانده باشد، وجود ندارد. پس مشکل را در جای دیگری باید جست!! بحث بر سر حذف یک دوره زمانی گاه‌ها بسیار طولانی مدت از دوران تحول به سوسیالیسم است که ما آن را دیکتاتوری پرولتاریا می‌خوانیم و «راه کارگر» آن را آگاهانه حذف کرده است!! بحث بر سر قالب کردن نوعی از سرمایه‌داری دولتی و تمرکز قدرت در دست دیوان‌سالاران است!! بحث بر سر قلب مفاهیم سوسیالیسم با آت و آشغال‌های راه کارگری است!! آیا باید بپذیریم که در رکاب «راه کارگر» باید برای رسیدن به اتحاد شوروی زمان جنگ سرد مبارزه کنیم یا چیز دیگری!!؟

ب) «راه کارگر» و انقلاب

«رژیم جمهوری اسلامی مقدم‌ترین مانع در راه هر گونه تحول در ایران در جهت حقوق بشر، رفع ستم جنسی، آزادی‌های سیاسی، دموکراسی و رهایی مردم از چنگال طبقه سرمایه‌دار است. این مانع فقط از طریق سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب توده‌ای می‌تواند از پیش پا برداشته شود» (برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر)

در این که برای رسیدن به سوسیالیسم، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ضروری است، شک نمی‌توان کرد اما در این جا دو مسئله خودنمایی می‌کند:

1. «هر گونه تحول در ایران در جهت حقوق بشر»، «آزادی‌های سیاسی» و «دموکراسی»!! این‌ها تماماً خواسته‌هایی بورژوا دموکراتیک‌اند و باید فرق قائل شد میان این‌ها و «رهایی از چنگال طبقه سرمایه‌دار» که خواستی است سوسیالیستی و «رفع ستم جنسی» که تنها در جامعه سوسیالیستی به کلی و به صورت واقعی از بین خواهد رفت. در این جا نیز «راه کارگر» به ما می‌گوید که با یک انقلاب توده‌ای، ما به تمام خواسته‌هایی که ذکر کرده‌اند، خواهیم رسید. در حالی که رهایی از قیود سرمایه با دستیابی به خواسته‌هایی بورژوایی، کاملاً متفاوت خواهد بود (اگر ما بر تفاوت انقلاب توده‌ای و انقلاب کارگری تاکید می‌کنیم، از این رو است که اولاً، این دو در متدولوژی مارکسیستی، کاملاً متفاوت هستند و ثانیاً، در ادامه خواهیم دید که توده‌ها یا همان عاملین انقلاب از نظر «راه کارگر» تعاریفی

هنوز آثار شیوه‌های سرمایه‌دارانه تولید در جامعه باقی خواهد ماند (مگر آن که راه کارگر در عرض چند روز همه چیز را زیر و زبر کند و یا سوسیالیسم را در یک کشور برپا دارد)، برخی تبعات ناشی از آن نیز ناگزیر از بین نخواهند رفت!!

همچنین، چنین تعریفی از جامعه‌ای که سوسیالیسم بایستی در آن مستقر شود را «راه کارگر» عامدانه ارائه داده است. بدین منظور که به ما بقبولاند، چنین امتیازاتی در جامعه سرمایه‌داری قابل حصول است. همچنین باید توجه کرد که کارگران و فعالین کارگری نمی‌توانند منتظر آن شرایط مساعد خیالی‌ای بنشینند که راه کارگر نویدش را می‌دهد.

اما اجازه بدهید جلوتر برویم. شاید این نکات ابهام روشن‌تر شوند!!

«سرمایه‌داری برای حفظ انحصارات بر جهان؛ برای از پا درآوردن کشورهای آزاد شده از حاکمیت سرمایه؛ و برای در زنجیر نگه داشتن کشورهای تحت سلطه، اقتصاد جهان را به کلی نظامی کرده است. تحمیل بیش از نیم قرن مسابقه تسلیحاتی به کشورهای سوسیالیستی برای شکستن کمر اقتصاد آن‌ها...» (برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر)

این مسئله قابل کتمان نیست که سرمایه‌داری جهان را به سمت نظامی‌گری برده است اما موضوع بر سر چیز دیگری است. سوال این جا است که «راه کارگر» به کدام کشورهای آزاد شده از حاکمیت سرمایه و یا کدام کشورهای سوسیالیستی اشاره می‌کند؟ از متن می‌توان متوجه شد که منظور اتحاد جماهیر شوروی است!! اما طبق کدام معیارها «راه کارگر» به خود اجازه داده است، شوروی را آزاد شده از حاکمیت سرمایه و یا سوسیالیستی بخواند؟ مسئله اصلاً همان بحث کلیشه‌ای که شوروی دارای چه نوع دولتی بود (سوسیالیستی، منحن کارگری یا سرمایه‌داری دولتی)، نیست. بحث در تعاریف «راه کارگر» از سوسیالیسم است که هم در بند پیش‌گفته به آن اشاره کردیم و هم به «راه کارگر» اجازه داده تا شوروی پس از روی کار آمدن استالین (منظور از سال ۱۹۲۵ است. این تاریخ را تقریباً آغاز دیوان‌سالاری در حزب بلشویک یا همان کمونیست اتحاد شوروی می‌دانیم)، زمان جنگ سرد و نهایتاً در پایان آن، را سوسیالیستی بداند یا حتی در جهت سوسیالیسم ارزیابی نماید. گویی برای «راه کارگر» سرنگونی دولت سرمایه‌داران با سرنگونی سرمایه و استقرار سوسیالیسم به یک معنا است!! این مورد را کسی که فقط

ستم جنسی»، «آزادی های سیاسی»، «دموکراسی» و «رهای مردم از چنگال طبقه سرمایه‌دار» سرنگون نشده بود که اینک چنین چیزی می‌شنویم؟ (گیج سری «راه کارگر») پس در این جا دو احتمال باید در نظر آورده شود:

یا سرمایه‌داری را با سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگون نکرده‌ایم و انقلاب، یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بوده برای رساندن سرمایه‌داری به قدرت، یا جمهوری اسلامی نماینده سرمایه‌داران نیست و یا ما یکی از نمایندگان سرمایه‌داری را سرنگون کرده‌ایم تا دیگری را به جای آن بیآوریم!!!!!!

از آنجا که امیدواریم «راه کارگر» این قدر احمق نبوده باشد که از ما بخواهد به این چرندیات که سرمایه‌داری را سرنگون کن و سرمایه‌دار بهتری را بر سر کار بگمار، گوش دهیم، پس باید به این نتیجه برسیم که برای «راه کارگر» فاز انقلاب آتی بورژوا دموکراتیک بوده و بدین معنی امکان اصلاح ساختارهای سرمایه‌داری را در کشوری چون ایران قائل است (به این نکته به زودی خواهیم پرداخت تا اثبات کنیم نه تنها اساساً چنین چیزی در جوامع سرمایه‌داری وابسته پیرامونی ناممکن است بلکه «راه کارگر» آگاهانه این راه را اتخاذ کرده است).

مجلس موسسان مد نظر «راه کارگر» پس از آن که قدرت را به نمایندگی از مردم! در دست گرفت، ممکن است لطف فرموده و اشتباهها به جای اینکه بگوید: «قدرت را به کارگران و زحمتکشان و ارگان نمایندگی آنان یعنی شورای نمایندگان کارگران و زحمتکشان می‌سپارد و خود را از این لحظه منحل اعلام می‌نماید»، مسئولیت تدوین قانون اساسی را نیز بر عهده گیرد و قدرت را نیز به بورژوازی واگذارد!!! این دیگر شاهکاری است که نه تنها تمام ادامه متن «راه کارگر» را پوچ و بی‌معنی می‌کند بلکه امکان آن را نیز نباید از نظر دور داشت، همان طور که پس از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ نیز چنین اتفاقی رخ داد.

به عبارت روشن‌تر در هر دو حالت «راه کارگر» از کارگران و زحمتکشان می‌خواهد که انقلاب کنند اما سپس آن را به بورژوازی واگذارند!!! از آن‌ها می‌خواهد مطیع دستورات مجلس موسسان باشند حتی اگر این مجلس، دوران را دوران انتقال به سوسیالیسم معرفی نکرده و برای آن تلاش ننمود!! این است «منشویسم» پس از حدود ۱۰۰ سال!!

اما باز هم اجازه بدهید، فرض را بر این

قرار دهیم که با خزعبلاتی که «راه کارگر» به خوردمان داده است، دچار مشکل معدوی نشده‌ایم، و می‌توانیم ادامه دهیم!!

در بند دیگر از مسائلی که «راه کارگر» در دستور مجلس موسسان قرار داده است، این چنین می‌خوانیم که بایستی خودحکومتی وسیع مردم و حق نمایندگان آن‌ها در کنترل، تصویب و اجرای قوانین به رسمیت شناخته شود اما در هیچ کجا نمی‌بینیم که «راه کارگر» چگونه تمهیدی می‌اندیشد تا مناسبات سلطه و امتیازات نمایندگی و... مجدداً بازتولید نگردد. تنها به همین مطلب که مردم هرگاه خواستند، می‌توانند نمایندگان را بر کنار کنند اکتفا شده است. یکی از الزامات جلوگیری از بازتولید مناسبات سلطه، لغو و گرفتن تمام امتیازاتی از نمایندگان مردم است که آن‌ها را مافوق مردم قرار می‌دهد، که یکی از آن‌ها عبارت است از در نظر گرفتن حقوقی مساوی با حقوق یک کارگر و... «راه کارگر» در تمام این موارد سکوت اختیار می‌کند و چاره‌ای هم جز این ندارد چرا که هنگامی که حکومت آتی را بورژوا دموکراتیک بدانی، ناگزیر به این گونه طفره رفتن‌ها نیز دچار خواهی آمد.

در ادامه «راه کارگر» در توصیف قوانین اقتصادی مد نظر خویش می‌گوید:

«... ملی کردن زمین. این اقدام به منظور جلوگیری از بورس‌بازی روی زمین و برای پایین آوردن قیمت ساختمان و اجاره‌بها صورت می‌گیرد و به هیچ‌وجه حق بهره‌برداری تولیدی از زمین یا حق ساختمان کردن یا اجاره دادن ساختمان را از کسی سلب نمی‌کند».

باز هم عوامفریبی ساده‌لوحانه «راه کارگر» در لفافه سخنان پر آب و تاب می‌پیچد اما گویی آنان سریعاً زبان خود را گاز می‌گیرند و ادامه مطلب را اصلاح می‌کنند.

با توجه به این بند:

1. «راه کارگر» خواهان لغو خرید و فروش زمین، ساختمان و... نیست و از وظایف دولت یا همان ارگان حکومتی مردم، تامین رایگان مسکن برای شهروندان را به رسمیت نمی‌شناسد (ما که نفهمیدیم این چگونه سوسیالیسمی است!!).

هنگامی که حق اجاره دادن زمین یا ساختمان ساخته شده روی آن به رسمیت شناخته می‌شود، بدین معنی است که کسی در جامعه وجود دارد که دارای دو ساختمان یا زمین باشد (چون خودش که نمی‌تواند در خیابان زندگی کند پس لابد

جایی برای زندگی دارد) و همچنین کسی وجود دارد که ساختمان نداشته باشد یا مجبور به اجاره زمین از شخص دیگری برای تامین مایحتاج خود باشد (این چگونه برابری و سوسیالیسمی است، ما باز هم نفهمیدیم).

هر چند «راه کارگر» در بخش رفاه عمومی، حق هر خانواده به داشتن یک مسکن مناسب را به رسمیت می‌شناسد و از این طریق ظاهراً به تناقض‌گویی دچار می‌آید اما به عبارت دقیق‌تر «راه کارگر» به هیچ وجه تناقض‌گویی نمی‌کند چرا که برنامه پیشنهادی‌اش اساساً برای حرکت به سوسیالیسم ساخته شده بلکه بازگو کننده آن جامعه خیالی‌ای است که مقرر است پس از سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب بورژوا دموکراتیک متحقق گردد. از این دست قوانین در برنامه «راه کارگر» بسیار زیاد است. به عبارت درست و به عنوان ختم کلام در این بخش، «راه کارگر» مخلوط در خود متناقضی از قوانین را به عنوان قوانین اساسی در دوره پس از سرنگونی جمهوری اسلامی به وسیله انقلابی بورژوا دموکراتیک که تقریباً تمام امکانات بازتولید استثمار را در خود حفظ کرده است را به ما پیش کش می‌نماید و با قیافه‌ای مظلوم از ما می‌خواهد که آن را چونان انجیلی که راه رهایی است، بپذیریم.

تمام مطالب فوق در حالی است که ظاهراً سازمان «راه کارگر» فاز انقلاب آتی را در نوشته‌هایش سوسیالیستی خوانده است اما ما در این جا دیدیم که حداقل برنامه‌ها، راه‌کارها و روش‌های ایشان اساساً تناسبی با انقلاب سوسیالیستی نداشته بلکه عملاً برای شرایط پسینی یک انقلاب بورژوا دموکراتیک آن هم به صورت احمقانه آن ساخته شده است (چون مشخص است که بعضی خزعبلات «راه کارگر» برای انقلاب بورژوا دموکراتیک هم خوانایی ندارد).

داستان قدیمی‌ای هست که می‌گوید: «روزی شخص رندی، مردی را با نام الاغ خطاب قرار داد. مرد ناگهان به عقب بازگشت و پشت سر خود را نگرید. شخص رند گفت: درونیات و عوالم خود را جستجو کن چون ظاهراً به خود شک داری که شاید دم داشته باشی و...». داستان سازمان «راه کارگر» هم امروز این چنین است. ایشان می‌گویند فاز انقلاب سوسیالیستی است اما با برنامه‌هایشان عملاً آن را نفی می‌کنند و خزعبلاتی از مفاهیم بورژوایی را چون وصله ناجور به مفاهیم سوسیالیستی می‌چسبانند. آقایان و خانم‌ها

ناکارآمدی دستگاه‌های تولید و توزیع نسبت به دول مرکز و... باعث شده است، روند تحول سرمایه‌داری متفاوت با سرمایه‌داری کلاسیک باشد و در شرایطی که شکل‌گیری نهادها و شرکت‌های فراملیتی عظیم، هر روز سرمایه‌داری را به سوی انحصار بیشتر و تقسیم جهان به دو قطب دارا و ندار پیش می‌راند؛ حرکت آزاد سرمایه و به دور از دخالت دولت‌ها و نهادهای دولتی به یک اصل پذیرفته شده در سرمایه‌داری جهانی تبدیل شده است؛ بازارها، تجارت‌ها، سرمایه‌داری‌های داخلی و... بدون پیوستن و در تعامل قرار گرفتن با بازار بزرگ جهانی که در اختیار شرکت‌های عظیم فراملیتی است، محکوم به فروپاشی هستند؛ سرمایه‌داری‌های ملی در رویارویی با سرمایه عظیم شرکت‌های فراملیتی از پیش محکوم به شکست و خرد شدن و پیوستن صاحبانشان به خیل عظیم ورشکستگان و کارگران هستند؛ این منافع انحصارات و شرکت‌های غول‌پیکر فراملیتی است که عملاً جهت حرکت سرمایه را تعیین می‌کند؛ اساس تعیین حرکت سرمایه بر هدف غایی آن یعنی سودآوری بیشتر و بیشتر استوار است و از این طریق مبادلات، پیشرفت‌های تکنولوژیک، اقتصادی، سیاسی و... را سازمان می‌دهد؛ همواره مجراهای جدیدی برای فروش کالای خود می‌یابد و... هر یک از کشورهای جهان در این بازی، نقش خاصی را بایستی بر عهده بگیرند. برخی تولیدکننده مواد خام، برخی تولیدکنندگان بزرگ و برخی دیگر خیل عظیم مصرف‌کنندگان را تشکیل می‌دهند. در چنین شرایطی سرمایه‌داری‌های عقب‌مانده که قادر به رقابت با سرمایه عظیم شرکت‌های فراملیتی نیستند، جهت تأمین سود خویش راه دیگری برایشان متصور نیست مگر با ایزوله شدن و بهره‌کشی فوق حیوانی از نیروی کار!! در شرایطی که نه قدرت رقابت در سرعت تولید، نه قدرت رقابت در تکنولوژی تولیدی، نه قدرت رقابت در کیفیت، نه قدرت رقابت در تنوع و نه... برای سرمایه‌داری‌هایی که در سرمایه جهانی حل نشده‌اند، وجود ندارد، سرمایه‌دار برای تأمین سود مورد نظر خویش مجبور است، ضعیف‌ترین حلقه زنجیر را هدف قرار دهد. در چنین هنگامه‌ای است که شورش‌ها، اعتراضات و اعتصابات کارگری، معضلات عظیم اجتماعی ناشی از بیگانگی انسان از محصول کارش، از خودش و از هم‌نوعش،

از طبقه کارگر و آن هم کارگران صنعتی در واژه‌نامه «راه کارگر» غایب است، نقش کارگران مکان‌های بزرگ صنعتی کاهش می‌یابد و حتی بر خلاف افرادی همچون «لنین» (که صریحاً در کتب متعددش یادآور می‌گردد که حزب طبقه نبایستی با توجه به نیروی محدودش وقت خود را به خرده‌کاری یا درگیری بیش از حد در بخش‌های غیرکارگری و غیر صنعتی پرولتاریا هدر دهد بلکه بایستی با پرداختن شدید به این قسمت‌ها، آن‌ها را که در ارتباط با بخش‌های غیرپرولتاری زحمتکشان یا غیر صنعتی پرولتاریا هستند، به سلاح سوسیالیسم علمی مسلط نماید. انتقال این موضوعات بیش از هر چیز با کارگرانی است که طرف مستقیم حزب هستند) معتقد است که نیروی اصلی بایستی روی بخش‌های حومه شهر، کارگران بیکار و... گذاشته شود و همان نقش رهبری پرولتاریا بر جنبش‌های اجتماعی را نیز به هم‌آهنگی عمقی جنبش‌های اجتماعی فروکاست می‌دهد و کمونیست‌ها را به دفاع از فراخوان‌ها، تشکل‌ها، اعتراضات و... کاملاً لیبرالی نیز دعوت می‌نماید (به عنوان مثال کمپین یک میلیون امضا). این مهم تا جایی که به خط مستقل کارگران آسیبی نرساند یا موجب فراموشی تضادها و تناقضات حل‌ناشدنی در چارچوب نظام سرمایه‌داری ایران نگردد، قابل ایراد نیست. اما مشکل آن جاست که «راه کارگر» امکان اصلاح و رقیق شدن مناسبات استثمار را در چارچوب سرمایه‌داری وابسته پیرامونی ایران به رسمیت می‌شناسد و در برنامه خود نیز همان گونه که نشان دادیم با توجه به همین برداشت، امکان بازتولید مناسبات استثمار را فراهم می‌آورد.

سرمایه‌داری ایران: در این که ایران، سال‌هاست که وارد فاز سرمایه‌داری از تحول تاریخی خویش شده است، نه ما شکی داریم و نه ظاهراً «راه کارگر». تفاوت در آن جا است که ما برای سرمایه‌داری ایران هیچ‌گونه راهی برای اصلاح ساختار و دموکراتیک شدن قائل نیستیم اما «راه کارگر» به چنین برداشتی قائل نبوده، لذا امکان به دست آمدن آزادی‌های دموکراتیک (در تمام ابعاد آن) را در چارچوب سرمایه‌داری از نظر دور نداشته و در برنامه خود نیز صریحاً به آن پرداخته است.

در کشورهایی با ساخت سرمایه‌دارانه مشابه ایران که عقب‌ماندگی اقتصادی،

این اداهای لیبرال قرن نوزدهمی انگلستانی چیست که از خود درمی‌آورید؟ یا خود را سوسیال دموکرات و لیبرال و... بخوانید و یا سرفراز و محکم بایستید، سر بالا بگیرید و لحظه‌ای در حقانیت، پیروزی، انسانیت و... سوسیالیسم علمی شک نیورید.

ما در این جا بیش از این، بحث بیان تناقضات برنامه‌ای را که نه حالت حداقلی دارد و نه حداکثری، ادامه نمی‌دهیم و به سرفصل‌های بعدی می‌پردازیم.

ج) مفاهیم اساسی در دیپلماسی «راه کارگر»

ایجت انقلاب: همان طور که در بالا دیدیم انقلاب آتی برای «راه کارگر» انقلابی است بورژوا دموکراتیک. اما این انقلاب نیز مانند تمام انقلاب‌های دیگر بایستی توسط توده زحمتکشان انجام گیرد و نتایجش به بورژوازی واگذار گردد. پیچیدن کلام در لفافه واژگانی همچون «خودحکومتی مردم» یا «شورای عالی نمایندگان مردم» به هیچ وجه ظاهر چنین خزعبلاتی را زیبا نمی‌کند.

نیروهای فعال انقلاب برای «راه کارگر» به تبع مرحله و فازی که برای انقلاب قائل می‌شوند، عبارت است از: کارکنان خانگی، کارگران کارگاه‌های فامیلی، بردگان جدید، کودکان کار، زندانیان در اردوگاه‌های کار اجباری، زنان، دانشجویان و...

به عبارت دقیق‌تر «راه کارگر» معتقد است آن چه باعث پیروزی بر جمهوری اسلامی یا همان استبداد می‌شود «همگرایی عمقی جنبش‌های اجتماعی» است. اما این سازمان هیچ‌گاه مشخص نمی‌کند که نقش طبقه کارگر در این همگرایی عمقی چیست و در کجای آن قرار دارد. تنها می‌شنویم که: «هم‌آهنگی جنبش‌های اجتماعی مترقی به معنای رقیق کردن مفهوم طبقه کارگر نیست. اکثریت زنان، جوانان، ملیت‌های زیرستم و بخش بزرگی از دانشجویان به طور مستقیم یا غیرمستقیم کارگرند... مسلم است که این کار (هم‌آهنگی جنبش‌های اجتماعی) مثلاً فقط با دفاع از حقوق زنان کارگر یا حق شهروندی فقط کارگران نمی‌تواند صورت بگیرد، بلکه باید با دفاع از حقوق همه زنان و همه شهروندان انجام گیرد».

همچنین «راه کارگر» در بسیاری دیگر از متونش از «مزدبگیران» که می‌توانند شامل معلمان، پرستاران، پزشکان و... باشند، نام می‌برد. به بیان دیگر باید گفت نه تنها تعریف دقیق

طبقه اجتماعی است نتواند تنها یک حزب داشته باشد. این مورد مثل آن است که طبقه کارگر و حزب وی را با ماست و کاسه ماست یا چیزی شبیه این‌ها مقایسه کنیم و به این نتیجه برسیم که چون در یک کاسه مثلا ۲ کیلو بیشتر ماست جا نمی‌شود پس باید برای ماست کاسه دیگری تهیه کرد!!!! دوم، در این که جنبش کارگری دارای گرایش‌های متفاوتی است، نمی‌توان شک کرد. این جنبش دربرگیرنده عناصر رفرمیست، مصالحه‌جو، انقلابی، لمپن، «راه کارگر»ی و... است. اما هنگامی که احزاب مختلف به نمایندگی این طبقه برمی‌خیزند و در این راه به وجود می‌آیند، فقط و فقط یک حزب است که منافع واقعی، اصلی، کوتاه مدت و بلند مدت این طبقه را به شکل انقلابی پیگیری می‌کند (طبق مفاهیم سوسیالیسم علمی، طبقه کارگر تنها و تنها یک هدف عالی و یک منفعت بلندمدت دارد). این حزب در عملکرد خود مورد شناسایی طبقه قرار گرفته و به حزب طبقه تبدیل می‌شود. سایر احزاب به اصطلاح کارگری اگر به صورت واقعی طرفدار طبقه کارگر باشند یا بایستی با عملکرد خویش باعث شده باشند که اعضای بیشتری به دست آورند و یا لاجرم بایستی خود را به نفع حزب بزرگ‌تر، انقلابی‌تر و... (تمام این عوامل) منحل نمایند و یا اگر معتقد به انحراف آن حزب هستند برای بدست آوردن اکثریت طبقه مبارزه کنند اما باز هم تنها یک حزب است که می‌توان نام حزب طبقه کارگر را بر آن نهاد. عوام‌فریبی «راه کارگر» در این جا از حد می‌گذرد و بدین ترتیب نه تنها به افتراق‌ها دامن می‌زند بلکه می‌کوشد راهی برای آینده خویش و سایر احزاب رفرمیست باز نماید تا بتوانند در کنار هم به دوشیدن شیره جنبش کارگری بپردازند. چگونه است که «راه کارگر» با وقاحت خاص خویش، امکان وجود چند حزب کمونیست را در یک کشور به رسمیت می‌شناسد؟ اگر تمام این احزاب، حزب طبقه کارگرند و منافع واقعی این طبقه را نمایندگی می‌کنند، اگر همگی کمونیست هستند، پس نقاط افتراقشان در کجا است که باعث شده در دو یا چند حزب متفاوت تجمع کنند و به یکدیگر نپیوندند. خیر آقایان تنها یک راه وجود دارد که طبقه کارگر را به سر منزل مقصود می‌رساند و در این جا جمله «به تعداد آدم‌ها راه برای رسیدن به خدا وجود دارد» مصداق پیدا نمی‌کند. اگر دو یا چند حزب در طبقه کارگر این راه

ندارد قدرت را بار دیگر به سرمایه‌داران واگذارد. نمونه شوروی و انقلاب کبیر اکتبر و مجلس موسسان در آن کشور بهترین نمونه تاریخی است که در آن مجلس موسسان حاضر نشد انقلاب کارگران و نهاد خودساخته آنان (یعنی شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان) را به رسمیت بشناسد چرا که بورژوازی و عناصر رفرمیستی همچون «راه کارگری‌های» امروز با استفاده از قدرت بازمانده سرمایه و... در آن نفوذ کرده و قصد مصادره انقلاب را داشتند.

تا وقتی که کارگران، ارگان مبارزه و تصمیم‌گیری خاص خویش را دارند که به هیچ‌وجه با عناصر بورژوا و مصالحه‌کار امتزاج نیافته است، چرا باید پیروزی خود را تقدیم دیگران نمایند تا قوانین بی سر و ته و در خود متناقض شما را تصویب نمایند.

پس از انقلاب کارگری تنها کسانی حق مشارکت در اداره جامعه را دارند که قوانین کارگران که توسط ارگان ایشان به تصویب رسیده است را به رسمیت شناخته و در امور دولت پرولتری کارشکنی ننمایند.

حزب طبقه کارگر: قبل از هر تعریف یا انتقادی ابتدا اجازه بدهید نص صریح آیات «راه کارگر» را با هم بخوانیم:

«راه کارگر» در بخش انتهایی «اوضاع سیاسی و وظایف ما» که بیانیه کنگره دوازدهم این سازمان است، می‌گوید: «فرقه‌گرایی آفت بزرگ جنبش کارگری و سوسیالیستی است که غالبا هم در کشورهای استبداد زده رشد می‌کند» (حالا خواهیم دید منظورشان از فرقه‌گرایی چیست و چرا می‌گویند در کشورهای استبداد زده رشد می‌کند). «وجود احزاب و گرایش‌های گوناگون در درون جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی دیگر و نیز رقابت آن‌ها کاملا طبیعی است و بسیار مفید هم هست. اما رقابت مخرب و تلاش برای تبدیل جنبش کارگری به زانده این یا آن فرقه، به این جنبش آسیب می‌زند. طبقه کارگر پر جمعیت‌ترین طبقه اجتماعی است و بنابراین ساده‌لوحی است اگر فکر کنیم که فقط یک حزب می‌تواند از متن آن پا بگیرد».

حالا مطلب روشن شده است.

اول، آقایان، ساده لوح خود شما باشید. مگر برای یک حزب، سقف تعداد نفرات تعیین می‌کنند که چون طبقه کارگر پر شمارترین

نسل بشر را به آستانه انفجار می‌کشد. دولتی قدرتمند لازم است که سودآوری سرمایه داخلی و خارجی را تامین نماید. این دولت ناگزیر بایستی دولتی باشد توتالیتر و سرکوب‌گر که نه تنها هر اعتراضی را در نطفه خفه نماید که راه را بر هر مجرای قانونی اعتراض نیز ببندد. در چنین شرایطی است که قانون اساسی چنین حکومت‌هایی نیز نمی‌تواند هیچ گونه آزادی و دموکراسی را به رسمیت بشناسد مگر آن که از پیش بر سرکوب شدنش در واقعیت مطمئن باشد.

ایران امروز، چنین نقشی را در سرمایه‌داری جهانی بر عهده دارد و بورژوازی ملی و از این جور پاره‌بافی‌ها برای همیشه به گور رفته است. با توجه به تمام مطالب فوق است که ما معتقدیم هیچ امکان اصلاحی در چارچوب سرمایه‌داری وجود ندارد و تنها راه برون رفت از این بربریت، سوسیالیسم و انقلاب کارگری است.

لذا هر گونه توهمی از جمله توهمات «راه کارگر» را نیز دروغ‌بافی و سرابی بیش نمی‌دانیم که تنها هدفش نهایتا سرنوینی جمهوری اسلامی است و بس. در این شرایط، باز تولید مناسبات سرمایه‌دارانه و در غلطیدن به چنین اوضاعی باز هم ناگزیر خواهد بود.

مجلس موسسان: مجلس موسسان، نهادی است بورژوایی چرا که کارگران ارگان خاص خویش یعنی «شورای نمایندگان کارگران و زحمتکشان» را دارند و تنها کسانی حق شرکت در این شورا را دارند که با نیروی کار خویش امرار معاش می‌کنند و نه «همه مردم»!! سرمایه‌داران، خرده‌بورژواها و... نیز جزو مردم هستند اما تا هنگامی که از سرمایه خویش برای امرار معاش استفاده می‌کنند و نه از کار خویش، و کار دیگران را مورد استثمار قرار می‌دهند، در مسیر حرکت جامعه به سوی سوسیالیسم نه تنها حق رای نخواهند داشت که با آن‌ها درست همانند جنایت‌کاران و استثمارگران علیه توده پرولتر برخورد خواهد شد (البته موارد استثنایی هم وجود دارد که به شرایط اقتصادی حکومت شوراها باز می‌گردد).

مجلس موسسان همگانی، همانا دادن حق رای و تصمیم‌گیری و احتمالا بازتولید استثمار به چپاولگران طبقه کارگر است در حالی که طبقه کارگر که پیشاپیش تمام زحمتکشان و در راس آن‌ها انقلاب را به پیروزی رسانده است، به هیچ وجه حق

کنار هم، می‌توانند حزب خود را بسازند و نیازی به فسیل‌ها ندارند پس، پیش به سوی تشکیل هسته‌های مخفی کمونیستی به عنوان پایه‌ها و اولین گام در تشکیل حزب طبقه کارگر

آرمان‌ها و برنامه‌های این حزب را پذیرفت). در حالی که طبق گفته شما «منشویک»‌ها نیز حق داشتند که چنین عنوانی برای خود بگذارند، آن هم به صورت واقعی!!

در پایان باید اشاره کرد که انحرافات «راه کارگر» به همین جا ختم نمی‌شود و موارد بسیار دیگری نیز هست که یا از دید ما پنهان مانده و یا پرداختن به آن‌ها تنها متن را مطول خواهد کرد.

کارگران، فعالین کارگری و کمونیست‌ها در

درست را طی می‌کنند، جدایشان صرفاً انحلال‌طلبی و نتیجتاً خیانت به طبقه کارگر است. حزب «بلشویک» در تاریخ خویش با طی راه درست نه تنها اکثریت طبقه را بدست آورد بلکه تنها حزبی بود که می‌توانست نام حزب کمونیست و حزب طبقه کارگر را یکدک بکشد. تمام کمونیست‌های دیگر نیز که گروه‌ها و سازمان‌های کوچک دیگری داشتند، خود را به نفع این حزب منحل اعلام کردند (به عنوان مثال، «سازمان بین ناحیه‌ای» که سازمانی بود متشکل از یاران و نزدیکان تروتسکی، به حزب بلشویک پیوست و

زنده باد سوسیالیسم

گسترده تر باد پیوند

جبهه واحد کارگری

با کارگران و زحمتکشانشان ایران